



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

حوت ۱۳۹۹، فبروری ۲۰۲۱

شماره ۶۲

قدرت سیاسی چه از طریق سهم دادن و شراکت آن در حکومت کنونی و چه شکل دادن به ساختار جدید قدرت بر محور طالبان و ترکیبی از جنبش اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری به وجود آمده است؛ هرچند با توجه به تحولات و شفت قدرت سیاسی در امریکا چند و چون مهندسی و شکل یافتن آن در حاله‌یی از ابهام پیچیده شده است، اما مقدمات آن که با "مصالحه" و امضای موافقت‌نامه میان دولت امریکا و طالبان و سپس با راه اندازی نمایشنامه "صلح" میان نماینده گان "امارت اسلامی" و دولت "جمهوری اسلامی" به رهبری غنی در دوحه مساعد شده بود تا همین اکنون با فراز و فرود ادامه در صفحه ۲

## مخمسه "صلح" و درمانده‌گی حاکمیت

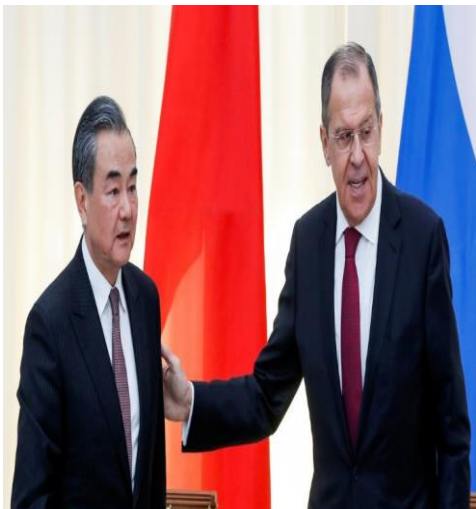


فهم آزاد

مذاکرات "صلح" را به نفع تحکیم مواضع لرزان جناح غنی و حامیان سیاسی آن به بار نشاند. بیم و امید همه جناح‌های درگیر و حامیان آن‌ها از جمله نیروی ارتجاعی و جنایت‌کار طالبان را در بر گرفته است.

بر بنیاد انطباق منافع قدرت‌های بزرگ جهانی و متحدان و حامیان آن‌ها در منطقه، نوعی از اجماع در مورد پایان منازعه و شریک ساختن طالبان در

با رفتن ترامپ و روی کار آمدن دموکرات‌ها به رهبری بایدن، که در درازمدت به هیچ عنوان پایان «ترامپیسیم» و میراث آن در سیاست داخلی امریکا نیست، جناحی از هیأت حاکمه به رهبری اشرف غنی امیدش را به تغییر سیاست‌های دولت جدید امریکا در قبال طالبان و متحدان داخلی و منطقه‌یی آن بسته است؛ امیدی که در نهایت با تغییر پالیسی و رویکرد قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا معادلات سیاسی و



**در این شماره: سفره خالی فرودستان و هیاوی کذائی سرمایه‌داران (صفحه ۴) به پیش به سوی گفتمان‌های سازنده (صفحه ۶) دولت ناتوان غنی و تاختن چارنعل شوالیه صالح (صفحه ۷)؛ پیرامون طرح وزیر معارف... (صفحه ۱۰)؛ در باره خدا (صفحه ۱۲)؛ تلاش برای سازماندهی و متشکل کردن طبقه کارگر فرقه‌گرایی نیست (صفحه ۱۴)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۱۵)؛ نامه مارکس به آبراهام لینکلن (صفحه ۱۹)؛ متن پیاده شده پیام فهم آزاد (صفحه ۲۲)**

## مفصله "صلح" و درمانده‌گی حاکمیت

هایی، البته از بالا و بدون دخالت و سهم مردم افغانستان نسبت به سرنوشت و آینده‌شان، ادامه دارد.

سردرگمی سیاست خارجی امریکا چه در دوران زمامداری ترامپ و چه هم‌اکنون، با وجود ادعای "بازگشت فعال" آن به عرصه سیاست بین‌المللی و اعاده مقام "رهبری کننده جهان"، به نوعی بازتاب دهنده موقعیت تضعیف شده اقتصادی و قدرت بلامنازع امریکا از یک جانب و عروج قدرت‌های رقیب در سطح جهانی از جانب دیگر است. قدرت‌های دیگر از جمله چین، روسیه تا جایی اتحادیه اروپا، با وجود برتری قدرت نظامی امریکا، قرار نیست به تفوق و یکه‌تازی آن به عنوان یگانه قدرت جهانی مانند دوران پس از فروپاشی بلوک سرمایه‌داری دولتی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی پیشین در دهه نود قرن بیستم، تمکین کنند؛ رقابت اقتصادی در بازار جهانی، و سر بر آوردن قدرت‌های محلی که دیگر تنها به قدرت مالی-نظامی امریکا متکی نیستند، نیز عامل دیگری در عرصه سیاست بین‌المللی است که بر تنگناهای سیاسی قدرت حاکمه امریکا می‌افزاید. این تنگناهای عینی (افول برتری اقتصادی دولت و سرمایه‌داری امریکا) عامل اصلی سردرگمی و سیاست‌های "متناقض" این قدرت امپریالیستی در منطقه است. افغانستان و منطقه آسیای مرکزی با توجه به

تحولات بیست سال اخیر از مکان معینی در استراتژی گسترش حوزه نفوذ و دکتورین سیاسی جدید امریکا در تقابل با روسیه و چین، به خصوص چین، و شفت رقابت امپریالیستی از خاورمیانه، برخوردار گشته است.

بنابراین قدرت امپریالیستی امریکا به ویژه در منطقه پر آشوب خاورمیانه ناگزیر از آن است که منافع استراتژیک کشورها و قدرت‌های منطقه‌یی، چه نزدیک با خودش و یا نزدیک با رقبای جهانی اش را بدون در نظر داشت تداوم سیاست حمایت‌گرایی «اول امریکا» و چه سیاست «بازگشت فعال» آن در عرصه سیاست جهانی، به رسمیت بشناسد. این امر در حوزه آسیای مرکزی یا آسیای میانه از جمله در افغانستان نیز صادق است؛ و سیاستی را که قدرت حاکمه امریکا در قبال پاکستان، در رابطه به مسئله جنگ و صلح افغانستان، پیشه کرده / می‌کند به وضوح بیانگر یک چنین رویکردی در وضعیت کنونی و تحولات جاری است. از این رو است که سیاست امریکا در مورد منازعه افغانستان و راه بیرون رفت از آن با سیاست‌های متحدانش در منطقه از جمله پاکستان انطباق دارد؛ از این جهت، و همان‌گونه که در مطالب دیگری نیز از این قلم بیان شده است، مطلوبیت اسلام سیاسی در هیأت طالبان و هم‌کیشان شان در موقعیت جدید قطبی شدن هرچه بیشتر جهان و منطقه و شکل‌گیری بلوک‌بندی‌ها برای سرمایه‌داری جهانی در کل، به ویژه امپریالیسم امریکا، در حدی است که دیگر دولت، ساختار و نظام سیاسی حاکم به رهبری اشرف غنی که خود حامی و پشتوانه آن تا این دم بوده و به شمار می‌رود، آن جایگاه و موقعیتی را که سردم‌داران رژیم از آن‌ها انتظار داشته و دارند، نداشته باشد؛ و چنان که مشاهده می‌شود، در پیشگاه دکتورین جدید (شکل دادن به

"امارت اسلامی سرمایه" کاپیتالیسم جهانی از جمله امریکا به قربانی کردن تنها حکومت غنی بل آنچه را که "دست‌آورد" و "ارزش‌ها" در طی این ۲۰ سال می‌خوانند، حاضر شده‌اند. به این علت بود و است که دولت افغانستان به رهبری اشرف غنی، با وجود موقعیت ضعیف و درمانده اش، در زمینه‌هایی با برخی از خواست‌های دولت ترامپ ساز مخالفت سر داد و با وجود ابراز نارضایتی در ادامه در صفحه ۳

"انکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جمعی از انواع احساس‌ها و پندارها و شیوه‌های ویژه تفکر و جهان بینی پوئنده است. مجموع طبق تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می‌کند و به آن شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

# زنده باد سوسیالیسم!

## مخمسه "صلح" و درمانده‌گی حاکمیت

نهایت از سر ناگزیری، مجبور شد تا در برابر راه حل و استراتژی مورد نظر دولت امریکا تن به اراده آن بدهد و تمکین نماید.

توافقات پایه‌یی دولت قبلی امریکا به رهبری ترامپ که قرار شده مورد بازبینی قرار گیرد بار دیگر قند به دل حاکمیت و حامیان آن آب کرده است. این روزها صحبت از بن‌بست مذاکرات و در نتیجه پایان بی‌حاصل پروسه مذاکرات "صلح" دوحه است و شواهد و تلاش‌های قدرتهای دیگر از جمله روسیه این را می‌رساند که در ضمن تأمین منافع کوتاه مدت و بلند مدت امریکا در افغانستان، قرار است منافع استراتژیک قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌یی از جمله روسیه، چین، ایران، هند و پاکستان نیز لحاظ شوند؛ و از آنجا که طالبان از جانب دولت ترامپ از موقعیت یک گروه تروریست شورشی و متواری به شریک استراتژیک امپریالیسم امریکا ارتقا داده شد، سایر قدرت‌ها از جمله روسیه نیز سود شان را در این دیده و می‌بینند که شریک این پروژه برای شکل دادن به یک ساختار جدید که طالبان یکی از محورهای آن را تشکیل خواهد داد، شوند. اظهارات اخیر ضمیر کابلوف، نماینده خاص رئیس جمهور روسیه در امور افغانستان، در مورد مطلوبیت یک چنین سناریویی بیانگر تلاش‌هایی در این زمینه و اجماع بر سر آن است. این در عمل تنها اعلام پایان پروسه «مذاکرات "صلح" دوحه» بل به

معنی پایان کار دولت غنی و شکل دادن به یک ساختار جدید سیاسی نیز می‌تواند باشد.

پرسش اصلی و عینی که در سطور زیر مطرح شده همچنان از منظر منافع طبقات فرودست جامعه افغانستان، به ویژه کارگران، مطرح بود و مطرح است؛ "هرچند که سران حاکمیت و بخشی از نیروهای سیاسی و فعالان جامعه مدنی شکست ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و پیروزی بایدن را به سود تحکیم مواضع خویش و تضعیف موقعیت طالبان و حامیان آن تلقی کرده و می‌کنند، اما درک درست از سرمایه امپریالیستی از یک جانب و تحولات در عرصه جهانی و ضعف بنیه مالی و موقعیت اقتصادی امریکا چیز دیگری را بیان می‌دارد که در این سطح بحث فرصت پرداختن بیشتر به آن وجود ندارد و من به سهم خود در مطالب دیگری در گذشته به آن پرداخته‌ام. بهر رو آنچه که روشن است پروژه شکل دادن به نوعی از حاکمیتی که طالبان در آن نقش اصلی و محوری را بازی نمایند، همچنان در دستور قدرت های بزرگ سرمایه داری از جمله امریکا قرار دارد. اما پرسش اصلی این است که با تحقق این پروژه و استراتژی آیا کشتار و بربریت در افغانستان پایان می‌پذیرد و یا این که پروژه "صلح" و یا در حقیقت سر و سامان یافتن امارت اسلامی سرمایه ویرانگرتر از جنگ جاری بانی مصائب و آلام بیشتر و دیرپاتری برای مردم افغانستان و حتی کشورهای همجوار دیگر خواهد شد، و این تراژیدی هولناک در اشکال دیگری همچنان ادامه خواهد یافت؟"

دلیل اصلی طرح یک چنین پرسشی و اعلام یک چنین مخاطره‌یی در حقیقت از وضعیت عمومی در جهان و منطقه ناشی می‌شود که در آن نظم امپریالیستی که در گذشته بر قرار بود، به خصوص

در منطقه خاورمیانه، با افول قدرت اقتصادی امریکا و سر بر آوردن قدرت‌های رقیب جهانی و منطقه‌یی، در عمل از هم پاشیده و تا هنوز که هنوز است نظم جدید امپریالیستی مطلوب کاپیتالیسم جهانی که در آن سهم و حوزه نفوذ هر کدام مجدداً تثبیت و به رسمیت شناخته شود، شکل نگرفته و به همین سبب است که امروزه در خاورمیانه حتی قدرت‌های درجه دوم و دست چندم خود به تنهایی و بی‌نیاز از اتکاء به قدرت امپریالیستی امریکا، منافع استراتژیک شان را در منطقه و در این حوزه دنبال می‌نمایند. این را در عملکرد کشورهای چون ترکیه، عربستان سعودی، ایران، قطر، امارات متحده عربی و پاکستان در جنگ‌ها و بحران‌های منطقه‌یی از افغانستان تا سوریه و لیبی و قفقاز می‌توان مشاهده کرد.

این موقعیت حتی به گروه‌هایی مانند طالبان نیز این زمینه را فراهم آورده است تا در کنار حامیان منطقه‌یی و جهانی شان از جمله دولت پاکستان، بخت

ادامه در صفحه ۵

سوسیالیسم کارگری د  
افغانستان د کارگرانو او  
زیار ایستونکو غریدی،  
راشی د هر راع طبقاتی جبر  
پر ضد دغه غرلا جگ او  
بلنه لاپسی پراخه کړو!

# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

# سفره خالی فرودستان و هیاهوی کذائی سرمایه‌داران

جواد طیب

درآمد ناکافی معلمان!.. که متأسفانه امروزه با راه اندازی نمایش‌های سیاسی و از سر دغل بازی و فریب توده‌ها اینجا و آنجا عکم می‌شود.

تازه‌ترین اسنادی که به بیرون درز کرده است، نشانگر آن است که بنیاد جنجال به راه افتاده، اساساً بر سر یازده صد پروژه‌یی است که از طرف وکلاء برای گنجانده شدن در سند بودجه ارسال شده بود و حکومت آن را به دلیل این که امتیاز این پروژه‌ها به جیب اعضای پارلمان می‌رود، رد کرد. در برابر این عملکرد حکومت، اعضای پارلمان هم در رسانه‌ها از اداره عملیاتی ارگ انتقاد کردند که این غر و لند‌ها اساس اختلاف این جناح‌های درون قدرت را بیشتر بر ملا ساخت. «اداره عملیاتی و حمایتی و انکشاف ملی ریاست جمهوری» ابتدا برای انسجام امور دو نهاد یعنی ریاست عمومی دفتر رئیس‌جمهور و ریاست عمومی اداره امور ایجاد شد؛ که گویا هدف از ایجاد آن «جلوگیری از تورم تشکیلاتی جهت صرفه‌جویی در مصرف بودجه و اداره و مدیریت بهتر ملکیت‌های مربوط به دستگاه ریاست جمهوری و تطبیق پروژه‌های عمرانی طی حکم شماره (۳۳۶۹) مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۰۸ ایجاد شد. بعداً در سال ۱۳۹۷ «به اساس فرمان (۳۳۸) به نام اداره عملیاتی و حمایتی و انکشاف ملی ریاست جمهوری دولت اسلامی افغانستان تعدیل

افغانی، به صورت حقوق امتیازی به تعدادی از مسؤولان دولتی، هفده-هجده نوع گوشت، تخصیص بیشتر از سی میلیون دالر جهت خرید ترکاری برای نهاد اداره امور ریاست جمهوری و گند و فسادهای دیگر تا حدی همگانی شد، اما مسایل بزرگتر و مهمتر از این‌ها هنوز در لابلای این اوراق و واقعیت‌های بزرگ خارج از این دفترچه جنجالی (مسوده بودجه) همچنان پوشیده است. این همه به شمول معاشات بلند و امتیازات کلان خود همین وکلاء، که امروزه در هیأت مدافع حقوق محرومان صحنه آرائی می‌کنند از خرج دسترخوان گرفته تا پول روغنیات، کرایه خانه و چندین امتیاز دیگر هیچ‌گامی در مقایسه با حقوق مامورین و کارمندان پایین رتبه، معلمان و به ویژه کارگران و مزدبگیران دیگر که اکثریت تهی‌دست و فرودست جامعه هستند، به بررسی گرفته نشده است.



اساس این تقابل، همان‌گونه‌یی که در آغاز نیز ذکر شد، بیشتر بر سر سهم بردن این جناح‌ها در پارلمان و نهاد حکومت است تا بی‌حقوقی و مزد و

تقابل و کشمکش‌های درونی سرمایه‌داران و هیاهوی تعدادی از اعضای پارلمان در برابر حکومت، مبنی بر ازدیاد حقوق کارمندان نه تنها که قند در دل جمعی از معلمان و کارکنان پایین رتبه سیستم آب کرده است بل بخش وسیعی از مردم بی‌خبر را نیز از این که اساس این تقابل بر سر چیست، به وجد آورده و آن‌ها هر کدام به سهم خود کفش و کلاه کردند تا در این رو در رویی و معرکه‌گیری به عنوان همراه و همکار بخشی از عناصر بورژوازی در برابر بخش دیگر آن قرار گیرند. حال آن که اساس رد و بدل اوراقی به نام بودجه ملی میان حکومت و پارلمان نه از سر منافع فرودستان که بیشتر ناشی از کشمکش‌های درونی و رقابت بالای تطبیق و سهم بردن بیشتر از پروژه‌هایی است که در این بودجه در نظر گرفته شده است.

این درست است که در این رقابت درونی علی‌الأقل بخشی از فساد حکومت در زمینه به پرداخت معاشات بلند و نجومی، یعنی حدود شش میلیارد

ادامه در صفحه ۱۱

**بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!**



## مخمسه "صلح" و درماندهگی حاکمیت

شان را برای رسیدن به قدرت در همراهی با قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌یی بیازمایند. از این رو است که هیأت مذاکره کننده طالبان در مواجهه با دولت غنی و نماینده گان آن، به ویژه پس از اعلام بازبینی توافقنامه دوحه از جانب دولت جدید امریکا، از حضور در مذاکرات "بین‌الافغانی" دوحه سرباز زده و نسبت به تداوم آن مذاکرات تا روشن نشدن بازبینی و نتایج آن با بی‌اعتنایی رفتار می‌کند؛ یک چنین رفتاری از جانب طالبان و حامیان آن بدون دلیل نیست. طالبان با ترک عملی میز مذاکره و گسیل نماینده گان شان به پایتخت‌های کشورهای روسیه، ایران و جمهوری‌های آسیای میانه و بحث شکل دادن به یک "اداره انتقالی" که در آن امریکا، چین روسیه با تفاهم هم و در اجماع با قدرت‌های دیگری منطقه قرار است سنگ‌بنای "امارت اسلامی سرمایه" را در همراهی همه نیروهای اسلام سیاسی در افغانستان بگذارند، از شکاف و خلاء موجود و به ضرر و کنار زده شدن حکومت کنونی به رهبری اشرف غنی، توانسته است

سود

است



APP73-16  
MINGORA: April 16 – Spokesman Tehrik-e-Taliban Swat Haji Muslim Khan giving interview to APP at his headquarters Imam Dheri. APP photo by Ammad Waheed

این در حالی است که با تشدید حملات نظامی گسترده در سراسر کشور و ویرانی عمده

زیرساخت‌های اقتصادی- اجتماعی و کشتار دهشتناک مردم بی‌دفاع از جمله دانشجویان، فعالان رسانه‌یی و اعضاء و فعالان جامعه مدنی، برای حداکثر وارد ساختن فشار سیاسی همچنان بر طبل جنگ می‌کوبد؛ و از یک موضع برتر و مسلط، می‌خواهد میل و اراده اش را برای کسب تام و تمام قدرت و شکل دادن به آینده جامعه بر اساس مبانی اعتقادی، منافع اقتصادی و استراتژی سیاسی خود تنها به دولت اشرف غنی و حامیان سیاسی آن، بل در کل به جامعه افغانستان بقبولاند.

بنابراین تا این جای کار همه شواهد حاکی از آن است که طالبان اگر نه به تنهایی اما شریک بلامنازع قدرت در نظام سیاسی حاکم بر افغانستان خواهد شد. این دیگر یک امر قطعی و از قبل توافق شده قدرت‌ها و نهادهای بین‌المللی از جمله دولت امریکا و شرکای بین‌المللی آن از یک طرف و همچنان روسیه و چین از جانب دیگر است؛ و آن طور که از اظهارات اخیر ضمیر کابلوف نماینده خاص پوتین برای افغانستان بر می‌آید، که خود به نوعی بازتاب سیاست جدید روسیه در همراهی با چین و متحدان دیگر شان در قبال دولت افغانستان و طالبان است. دولت روسیه و متحدانش خلاف پالیسی گذشته در تعامل با دولت افغانستان به رهبری اشرف غنی، نه این که طالبان را به عنوان "یک واقعیت سیاسی جامعه افغانستان" که گویا بیشتر از «سه چهارم اراضی» را در زیر سلطه دارند می‌پذیرند بلکه آن را در ردیف حکومت غنی و به لحاظ سیاسی و مشروعیت اجتماعی همتا و همتراز آن به شمار می‌آورند. این به یک معنی پایان داستان قدرت غنی و ساختار سیستم سیاسی و ارزش‌های «دموکراتیزاسیون امپریالیستی» در افغانستان خواهد بود.

## یک انقلابی

وقتی اختناق افزایش می‌یابد بسیاری جرأت خود را از دست می‌دهند

اما اوشجاعتش بیشتر می‌شود او نبردش را سازماندهی می‌کند حتی حول یک سکه بی ارزش از دستمزد

یا آبی برای درست کردن چای و حول قدرت در کشور

او سؤال می‌کند در مورد ثروت از کجا آمده‌یی؟

او سؤال می‌کند در مورد نظرگاهها که به درد چه کسی می‌خورد؟

آنجایی که همیشه سکوت می‌شود او صحبت می‌کند

و جایی که اختناق حاکم است و صحبت از قضا و قدر است

او نامه‌های ممنوعه‌یی را به زبان می‌آورد

که کسی جرأت ندارد بیاورد

هر جا سخن می‌گوید

دور تا دور او نارضایتی شکل می‌گیرد

از آن پس برای ناراضیان

غذا طعم خود را از دست می‌دهد و مردم می‌فهمند که زندگیشان

چقدر بد است

هر جا که به دنبال شکار او هستند طغیان در جریان است

و هر جا که او شکار می‌شود

شورش باقی می‌ماند

برتولت برشت

# به پیش به سوی گفتمان های سازنده



رحمانی پیکارجو

بشر و فرزندان دوقولوی آن یعنی مذهب و ناسیونالیسم که هر یک به گونه یی از ضعفها و نارسایی های ساختاری و ذاتی خود و نیز از زخمهایی که از یکسو از دست رقبا همپراز خویش و از سویی از دست توده های ملیونی طبقه کارگر و سائر ستمکشان خورده اند، درد و رنج می برند و به خود می پیچند. این سه نیروی شر و فساد با وجود همسویی و همانندی های باطنی و ماهوی فراوانی که باهم دارند، در یک رقابت نامیمون و بنا بر ویژه گیهای فرعی و تاکتیکی خودشان، چنان به جان هم افتاده و با چوب و چماق بر سر همدیگر حواله شده اند و بر فرق همدیگر می کوبند که گویی دشمنان قسم خورده و آشتی ناپذیر هم باشند، نظام بحران زده سر مایه داری که سردمداران آن به منظور پرده افگندن به روی پوسیده گی های آن و تلافی خسارات ناشی از بحران مالی کنونی، خود را امپراطوران یکه تاز قرن بیست و یکم وانمود کرده و به تاسی از میکانیسم ذاتی نظام سرمایه داری در بسط و تحکیم سلطه و گسترش دائره نفوذ خویش بر سراسر جهان، از هیچ نوع جنایت و بربریت و درنده خوئی و میلیتاریسم و جنگ افروزی روگردان نبوده و هر آنچه را که در آستین خویش نهفته دارند بی شرمانه و با وقاحت تمام به نمایش می گذارند، اسلامستهای بنیاد گرا و کله سنگی و ناسیونالیستهای تنگ نظر که از بی میلی و عدم توجه ازدهای هزارگردن سود و سرمایه که زمانی

تئوری و نظریه پردازی های دانشمندان و ماندگار ادا نمودند، مگر شوربختانه و با تأسف در نتیجه ضربات مهلک و کمرشکنی که از جانب گرایش ها و جنبش های غیر کارگری چون کائوتسکیزم و برنشتاینیزم و استالینیزم و تروتسکیسم و مائوئیسم و انورخوجه ایسم و پولپوتیزم و ده ها ایسم و ایست و گرایش و حزب و سازمان و تشکل دیگر که همه به درجات مختلف خویشان را مارکسیست لینیست می پنداشتند و می پندارند و هر کدام مدعی اند که بیشتر از دیگران در پیوند به طبقه کارگر و جنبش اجتماعی مدافع منافع این طبقه قرار داشته و مارکسیست تر و سوسیالیست تر از دیگران اند؛ جنبش واقعی طبقه کارگر دچار سردرگمی ها، افت ها و عقب گردهای مهلکی شده است که جبران و مرمت آن سال ها وقت وسیعی و تلاش خسته گی ناپذیر می خواهد. در نتیجه و برآیند همین عقب گرد ها و ناهنجاری هاست که ما امروز شاهد به جولان آمدن اشباحی واقعی و آنهم نه تنها بر فراز اروپا و باشنده گان آن بلکه بر فراز سراسر جهان و بشریت ساکن در این کره خاکی و نه در همسویی و دفاع از خواسته های برحق کارگران و زحمتکشان جهان بلکه در ضدیت به آن و سرکوب جنبشها و انقلابات برابری طلبانه آنان هستیم که هست و بود جهان را مورد تهدید و در معرض تباهی قرارداده است.

این اشباح پلید عبارتند از ازدهای هزارسر سرمایه داری با ماهیت زشت و شنیع امپریالیستی و در عبا و قبای آراسته با ترفند هایی چون دمکراسی و حقوق

یکسد و هفتادو سه سال پیش از امروز کارل مارکس و فریدریک انگلس این پیشوایان و آموزگاران خردمند و دانشمند کارگران جهان با در نظر داشت گسترش و اوج گیری جنبش کمونیستی در قاره اروپا، در نخستین سند برنامه یی جاویدان مارکسیسم (مانیفست حزب کمونیست) با تعبیری استعاری و کنایه آمیز خاطر نشان کردند که شبیحی بر فراز اروپا به جولان آمده است که لرزه بر اندام قدرتهای اروپای کهن از پاپ و تزار گرفته تا مترنیخ و گیزو و رادیکالهای فرانسه و پلیس آلمان انداخته و آنان را واداشته است تا برای رویارویی با آن و راندنش از فضای این قاره اتحادی "مقدس" تشکیل داده و دست به هم دهند. همچنان این دو رهبرسترگ با جرأت تمام اعلان نمودند که: «وقت آنست که کمونیستها نظریات، اهداف و تمایلات خود را آشکارا در برابر جهانیان بیان کنند و در قبال افسانه هایی که پیرامون شیح کمونیسم بافته می شود، مانیفست حزب خود را عرضه دارند.» و در پهلوی تحلیل ها و بررسی های واقع بینانه و دانشمندان از اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قاره اروپا و سائر قاره ها و کشورهای جهان در آن ایام شعار جاودان «کارگران جهان متحد شوید!» را برآراشتند و در همه گردهم آیی ها و جنبش های انقلابی و آزادی خواهانه اروپا، آمریکا و آسیا سهم فعال و درخورستایشی را هم در عرصه پراتیک و فعالیت های سیاسی و هم در عرصه

## به پیش به سوی گفتمان های سازنده

همچو مادر دلسوز به سر و صورتشان دست نوازش می کشید، سرخورده و مأیوس گشته و در تلاش اند تا با بهره جویی از خیزشهای خود جوش و جنبشهای حق خواهانه توده‌های مردم و با سؤ استفاده از احساسات و طن دوستانه و باورهای خداپرستانه آنان برای خود حیثیت و وقاری دست و پا نمایند، و در راستای دفاع از اصول و آموزه های زشت و خشن اسلام ناب محمدی که قلدریها وانسان ستیزیهایش روز تا روز برملا و رسوا می شود، خود را "نماینده گان خدا و یا ملت و دشمنان امپریالیسم و مدافعان منافع مردم و ارزشهای ملی و اسلامی" وانمود کرده و توده های مردم را جبرا و با امتیازدهی های ناچیز و بخورونمیری، و با وعده و وعید های "آن جهانی" دوزخ و بهشت و رسیدن به "حوران بهشتی"؛ به انقیاد از خود وادار نمایند و مهر مقلوب خود را بر جنبشها و انقلابات حق خواهانه آنان کوبیده و آنرا از مسیر اصلی اش منحرف سازند. و این واقعیتی است که نه تنها در افغانستان بلکه در کشورهای مصر، تونس، لیبیا، یمن، سوریه، عراق و سومالی نیز با تأسف شاهدش بودیم و هستیم.

آنچه در این میان جاییش در کارزار مبارزات میدانی خالی و صدایش نارسا و جراتش سلب و درفشش نمیه افراشته است در مجموع نیروهای چپ و به ویژه کمونیستها و سوسیالیستهای کارگريست. در رابطه به علل و زمینه های ایجاد و رشد این پدیده شوم و این فاجعه سراسری و جهان شمول می توان گفت که در کنار دهها

عاملی که باعث این امر شده است، در سطح جهانی می توان شکست تاریخی انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تبعات هفتاد ساله آن در عبا و قبای سوسیالیسم اردوگاهی و سرمایه داری دولتی تحت نام "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" و اقماران تحت نام "بلوک شرق" و سرانجام فروپاشی و تارومار شدن آن و از سوی دیگر تبلیغات پردامنه نتولیرال ها در معرفی نمودن شکست مفتضحانه آن به مثابه شکست مارکسیسم و لنینسم و مفکوره و جهان بینی سوسیالیسم علمی، و از سویی هم عقیم ماندن تئوری بافی ها و تضادسنجی های بورژوا محور ماتستونگ رهبر انقلاب به گفته خودش «بورژوا دموکراتیک نوین» چین در رهبری و کشاندن آن انقلاب که شرائط منحصر به فرد و تکرار ناشدنی آن کشور باعث پیروزی اش گردید، به سوی تأمین منافع طبقه کارگر و به راه انداختن انقلاب سوسیالیستی موعود از جانب وی در آن کشور و همچنان سرکوب های خونین و فاجعه بار مردم چین تحت شعار "انقلاب فرهنگی" را برجسته ساخت و اما در سطح منطقه و به خصوص افغانستان، مزید بر عوامل فوق الذکر می توان حاکمیت چهارده ساله حزب دموکراتیک خلق را که کارنامه کج روی ها و خطاهای تاریخی و جنایات هولناکش در راستای ارائه چهره زشت و هیولا گونه یی از سوسیالیسم و کمونیسم أظهر من الشمس است و نیز موضع گیری منحرفانه اپوزیسیون چپ آن در هیکل مائویسم و سوسیالیسم بورژوازی آمیخته با رویکردهای پوپولیستی، وطنپرستانه و دین باورانه را یاد آورشد، که تبلور و بازتاب آن در جریده مشهور «شعله جاوید» و همچنان در جزوه هایی چون «پس منظر تاریخی» که به گمان غالب زنده یاد انجنیر عثمان آن را نوشته بود و «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» نوشته زنده یاد داکتر فیض و نیز برنامه ها و نشرات سازمان هایی چون سازمان منحل شده وطن پرستان واقعی (ساووا)، سازمان رهایی، سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما)، حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان، حزب همبسته گی افغانستان و تشکلات و سازمان های دیگری که همه خود را به نحوی از انحا سکان دار و ادامه دهنده راه و رسم جنبش روشنفکری «شعله جاوید» به حساب می آورند به وضاحت تمام قابل رویت هست؛ جای تأسف این جاست که هم اقلیت بازممانده گان حزب دموکراتیک خلق و هم بسیاری از اپوزیسیون چپ آن هنوز که هنوز است از خواب زمستانی خویش بیدار نشده و کماکان روی مواضع قبلی شان میخکوب اند و حاضر نیستند تا با نقد و درس گیری از اشتباهات گذشته خویش و درک شرائط و اوضاع جدید، به زیر رایت پرافتخار مارکسیسم و سوسیالیسم کارگری دورهم جمع شده و با کار و پیکار مشترک خویش لرزه براندام دشمنان طبقه کارگر و توده های مردم ستمکش کشور بیندازند.

این جانب رحمانی پیکارجو که افتخار عضویت سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان را دارا می باشم به گونه یی صمیمانه و بی آرایش از تمام افراد، نیروها و تشکلات آزادی خواه و برابری طلب، جهت به راه اندازی گفتمانهای سیاسی و ایدئولوژیک اقتاعی و سازنده به خاطر رسیدن به زبان مشترک و خواستهای مشترک و فعالیتهای مشترک در راه نیل به آرمان والای طبقه کارگر و توده های ملیونی کشوری به نام افغانستان دعوت می نمایم تا گرد هم آمده دستان همدیگر را به گرمی بفشارند و تلاش و رزند تا به دور از برجسپ زدن ها و اتهام زنی ناشیانه و نا آگاهانه و تعصبات و سطحی نگری های خرده بورژوازی و ناسیونالیستی و وطن پرستانه و توده پناهانه و بزدلی های اسلام گرایانه قبلی خویش نقاط مشترک همدیگر را دریابند و تلاش و رزند تا باهم یکجا در یک صف واحد و یا کم از کم درصوفی موازی، با عزم راسخ و اعتماد به نفس کامل به مصاف دشمنان طبقه کارگر و سائر زحمتکشان بشتابند.

به پیش به سوی سوسیالیسم!

# دولت ناتوان غنی و تاختن چارنعل شوالیه صالح

زر قافروغ

آند تا زمینه های نارضایتی هر چه بیشتر مردم را فراهم ساخته فرقه گرایی و تنش میان فرقه ها و مذاهب را دامن زند و نهایتا معضلات داخلی و خلاهای سیاسی ایجاد کرده و با استفاده از سناریوی صلح و غیره در فکر گرفتن سهم بیشتر باشند.

دولت از رمق افتاده غنی برای برون رفت ازین محمصه به راه حل های فردی رو آورده و سلسله امورات را به افراد از جمله امرالله صالح واگذار کرده است، صالح در سمت وزیر دفاع، صالح به سمت ریس امنیت ملی، صالح به سمت شهر دار کابل، صالح به سمت والی ولایات، و صالح و صالح وص..... در هر جلسه شش و نیم صبح یک فرمان جدید را صادر می کند. سوال اینجاست که آیا ممکن است افغانستان ورشکسته را با تک روی های فردی و باغی گری های هستریک و سرکوب های صالح نجات داد؟

دولت، رهبران جهادی و سران مافیایی حاضر(ستون پنجمی ها) در دولت سه ضلع مثلث قدرت در افغانستان است و تمام منازعات و مصلحت های سیاسی در افغانستان با حضور این سه ضلع شکل گرفته است. و این سه ضلع ارتجاعی تا حد ممکن از شکل گیری جنبش های رهایی بخش و نیرو های پیشرو و مترقی در افغانستان جلو گیری کرده اند.

این سه ضلع خود در یک تناقض عجیب به سر میرد دولت تکنوکرات ها نماینده گی از دموکراسی متناقض غربی می کند، این دولت وظیفه دارد تا هم ملاحی مثل مجیب الرحمان و امثال شانرا راضی نگه دارد و با طرح هایی ناقص و معیوب مثل راندن کودکان از صنف اول تا سه برای فرا گرفتن تعلیم و تربیه به دامان ملاح مسجده، ادامه در صفحه ۹

و تربیت پیشنهاد سپردن کودکان از صنف اول تا سوم به مساجد را مطرح می کند. این دولت حتی از عهده تأمین هزینه های زنده گانی بخورونمیرشهروندان اعم از کارمندان و معلمین و سربازان درجه های جنگ بر نمی آید، ساختارهای قانونی درهم و از بین رفته و یا اینکه از کارایی لازم برخوردار نیست، فساد گسترده در تمام عرصه ها حاکم است. در پهلوی آن بیداد کرونا چلنج دیگر است. بازیگران غیردولتی خارجی (مثل بلک واتر و سیگار) یا داخلی در امور دولت مرکزی دخالت گر است رخت بر بستن نظارت و اجرای قانون در ساختار اداری، غیبت عدالت و انصاف از نهادهای عدلی و قضایی، افزایش رشوه خواری و گسترش روابط غیرقانونی در ادارات، عدم برخورد قاطع با مجرمین و قانون گریزان. نهاد های عدلی و قضای با داوری های غیرعادلانه و غیرمنصفانه، ظلم مضاعفی را بر مردم تحمیل می نمایند. آیا هنوز امرالله صالح ادعا می کند که اجازه داده نخواهد شد کشور در بحران فرو رود.



با وجود آن که دولت پوشالی آخرین تلاشهای خود را به خرج می دهد تا خود را دولت دارای اتوریت و نامود کند، ناتوانی از تمام وجوه آن پیداست. با استفاده از چنین وضعیتی کشور های ذینفع در افغانستان با استفاده از گروه های افراطی مانند طالب و داعش و امثال آن ها با آماج قرار دادن طیف های مختلف شهروندان، در پی

دولت افغانستان در تلاش است تا از خود تصویری از دولت توانمند برای جهانیان نشان بدهد، این دولت نه تنها برابزارهای قدرت به عنوان یک دولت کنترل نداشته است، حتی بر بخش هایی از قلمرو افغانستان نیز حاکمیت ندارد، این دولت نمی تواند پاسخگوی ثبات و آرامش و مصونیت به باشندگان این سرزمین باشد، دولت از رشد اقتصادی و توزیع خدمات اجتماعی عاجز است و با نابرابری گسترده اقتصادی و رقابت های خشونت آمیز برای منابع کشور روبروست، و هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی در بحران بی حد و حصری به سر می برد.

کشتارزان و کارکنان دولتی و خیر نگاران، درمانده گی در پذیرش مسؤولیت در قبال اتفاقات و کشتارهای فجیع جمعی، توزیع وزارت خانه ها و مسؤولیت های دولتی مبتنی بر طایفه گرایی و خویشاوند محوری، حزبی و سمتی، رشد شدید خرافات و سنت های عقب مانده در سیستم آموزش و پرورش تا آن جا که سر پرست وزارت معارف و تعلیم

**انتشار منظم، بهبود کیفیت و**

**نشر مستمر سوسیالیسم کارگری**

**در گروه همکاری، کمک مادی و**

**معنوی شما است. برای ما خبر و**

**مقاله بفرستید، نشر به را**

**بخوانید و به دوستان تان**

**معرفی نمایید!**



## دولت ناتوان غنی و تاختن...

این ملایان خواهان غیبت زنان از زنده گی اجتماعی استند این ملایان موجودیت زن در جامعه را باعث شرفساد می دانند، گروه های امر به معروف و نهی از منکر ترتیب داده جوانان را سر کوب می نمایند و سقف آزادی هایی فردی آنان را هر چه بیشتر تنگ و کوتاه می سازند.

از جانبی بانوی اول مملکت با اکت و ادای فمینیستی از بیسواد ترین و دلقک ترین زنانی مانند رنگینه که حتی توانایی خواندن فارسی یا پشتو از روی کاغذ را دارا نیست زیر نام زنان توانمند دفاع می کند. که این در ذات خود نوعی ترویج فساد به حساب می آید.

ضلع دیگر رهبران جهادی همان شیادانی اند که در جریان چهل سال جنگ تولید و باز تولید شده اند و هر کدام شان که در مصلحت و خیانت ید طولایی دارند رهبرانی که برای منافع شان تعلقات قوم و تبار و زبانی را هم مانند مذهب فوق العاده سیاسی ساخته اند؛ این رهبران برای حفظ منافع شخصی و گروهی خودشان از هیچ جنایتی در حق مردم دریغ نمی کنند ، این شارلاتان ها همزمان هم داخل نظام اند و هم در جمع اپوزیسیون قرار دارند مانند گلبدین حکمتیار و سایرین.

ضلع سوم همانا چپاول گران معادن، و مالکان کشتزار های کوکنار اند که از قوماندانهای محلی گرفته تا وکیلان پارلمان و افراد با رسوخ داخل نظام را تشکیل می دهند. افراد این ضلع قدرت در افغانستان نمی گذارند که اوضاع سیاسی و اقتصادی در افغانستان به حالت عادی برگردد؛ زیرا این مافیا ها، نه تنها در دولت از تسلط و نفوذ برخوردارند، بلکه در سطح محلات نیز افراد و گروههای غیر مسؤول و مسلح را در اختیار دارند، این افراد برای ترافیک و قاچاق مواد مخدر راه ها و شیوه های مختلفی را در اختیار دارند. بانکها، شرکت های امنیتی، شرکت های ساختمانی،

شرکت های ترانزیتی و تجارتی، شرکت های هوایی، پولیس، اردو و امنیت همه در دست همین افراد قرار دارند. و اگر جایی مشکلی برایشان پیش آید، با پرداخت رشوه های دالری به ادارات فاسد دولت، موانع را به ساده گی از سیر راه خویش برمی دارند.

لذا بادر نظر داشت آنچه گفته آمد آیا شوالیه صالح می تواند کشتی شکسته دولت غنی را به ساحل برساند و توجه جهانیان را به سوی دولت افغانستان جلب کند؟ و با حفظ نام به اصطلاح " دولت جمهوری افغانستان" در مقابل طالبان و پاکستان آنرا شریک کاسه کند؟



به هر صورت امریکا با وارد ساختن طالبان در ترکیب سیاسی قدرت حاکمه ، از یک طرف نقش پاکستان را در سیاست های افغانستان پر رنگ می سازد و از طرفی با حضور طالبان به حیث عقب مانده ترین قشر موجود اجتماعی در حاکمیت سیاسی ، جامعه انسانی افغانستان را به سمت خرافات عصر حجر و سنت های پوسیده سوق می دهد. به هر حال استعمار در طول تاریخ با هجوم به ملل تحت ستم مانع رشد و تکامل اجتماعی آنها شده و کم هزینه ترین راهها را برای غارت مردم انتخاب نموده است.



تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی  
تاریخ دی، د زببناک گرو او  
زببناک شوونکو طبقو تر منخ، د  
محکومو او حاکمو طبقو تر منخ،  
د ټولنی د تکامل په مختلفو  
پړاونوکی او هم دا چی دغه  
مبارزه هغه ځای ته رسېدلی ده  
چی زببناک شوونکی او ستم  
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور  
نشی کولای زببناک گری او  
ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ  
نه خلاصی ومومی مگر دا چی په  
عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره  
د زببناک او ستم له قېد نه  
ورېغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و  
علوف زجر آور و  
احساسات یک دنیای بی  
رحم است. دین  
همانگونه که روح ارواح  
بی روح است. افیون  
توده ها است.  
(کارل مارکس)**

## پیرامون طرح وزیر معارف جانشین ساختن آموزش مدرن با ملا و مسجد



هر چند سرمایه‌داری در عصر رقابت آزاد در انقلاب فرانسه و امریکا با بخش‌هایی از این اندیشه‌ها و پدیده‌های قرون وسطی که مانع رشد این سیستم می‌شد بی‌رحمانه تصفیه حساب کرد. اما بنا به منافع اش هر از گاهی هر کدام این‌ها را در مقاطع دیگر تولید و باز تولید کرده و کماکان باز تولید می‌کند. چون این عقب‌گردها در عرصه‌های مختلف اجتماعی برای سیستم برده‌گی مزدی سود می‌رساند. در پس هر کدام از این اعمال قرون وسطایی کسانی اند که سرگرم تجارت و معامله بوده و از قبل آن زنده‌گی بهشتی خود را سپری می‌کنند. مسأله اساسی و مهم این است که مبنای ریشه‌ی همه این جنبش‌های ارتجاعی یکی است و همه همسو به نظام سرمایه‌داری سود می‌رسانند. هر جنبش و نظریه‌ی که مالکیت خصوصی را تقدیس و به رسمیت بشناسد رفیق و همدم سرمایه‌داری است. و جنبش‌هایی که در فوق بدان اشاره رفت در قسمت تقدیس و قبول مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و ثروت اجتماعی و همه گانی مبنای مشترکی دارند. برای همین است که در این عصر علم و خرد، توهم و بربریت حاکم و حکم‌فرماست. بی‌جا نیست که امریکا، اروپا، کشورهای عربی و غیره از دهه‌ها به این سو بالای گروه‌های تروریستی و به شدت مرتجع حساب باز کرده‌اند و حالا با هزار و یک بهانه می‌خواهند بار دیگر آن‌ها را برگرده مردم سوار کنند. مبارزه با ناسیونالیسم، فاشیسم، زن‌ستیزی و همه جنبش‌های ارتجاعی در گرو شناسایی ماهیت طبقاتی این جنبش‌ها است و رهایی از همه اشکال ستم اجتماعی در گرو زدودن کل سیستم سرمایه‌داری. هابسبام دقیق

ادامه در صفحه ۱۱

چنین پر از خرافات و آگاهی وارونه است؟ چرا در جهانی که امروزه فرایند یادگیری و آموزش مرزهای ملی-دولتی را درنوردیده است برای کشورهای افسار "بتیل" (۱) سر قافله اش به طرف معیارهای عصر حجر کشیده می‌شود؟ برای این که حالا دیگر همه‌ی این‌ها در یک سطح نه اعتقاد و باورها بل کالا‌های نظام سرمایه‌داری است و هر روزه مطابق به نیازمندی این سیستم اینجا و آنجا باز تولید می‌شود. این پرسش‌ها گاه و ناگاه ممکن پاسخ‌هایی هم گرفته باشند، اما با تأسف بیشتر هم روند با فرایند موجود سطحی و اکثراً به دلایل حاکمیت جنبش‌های ناسیونالیستی محلی است. اما همان‌گونه که این جملات اساسی سوالیه دار در سطح بین‌المللی مطرح است و به گونه‌ی نمایانگر زنده‌گی پارادوکسال آدم‌ها در قرن بیست و یک می‌باشد پاسخ آن‌ها هم با توجه به ضرورت و نیازهای سیستم حاکم جهانی می‌تواند معنا یابد، نه در سطح حکومت یک کشور و فلان وزیر.

فاشیسم، مذهب، ناسیونالیسم و سائر باورها ارزش‌های متعلق به گروه‌های ارتجاعی از زمانی که تکیه‌گاهی در قدرت سیاسی می‌یابند و سیستم سرمایه‌داری در پشت این‌ها قرار می‌گیرد، بیشتر توده‌گیر می‌شوند، و به زبان دیگر قدرت امر و نهی می‌یابند؛ ورنه هیچ آدم عاقلی به خرافات دوران باستان تن در نمی‌دهد. و بیشتر از همین سراسر است که ما همواره تأکید می‌ورزیم که دیگر نمی‌شود تنها با عناصر تنویر افکار و علم باوری در محدوده‌ی چند جزوه و چتر با این‌ها به مبارزه رفت؛ حالا دیگر این‌ها با حمایت کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی جزئی از جنبش‌های اجتماعی در سطح جهان اند. و این جنبش‌ها اساساً جزئی از نیازهای سرمایه‌داری امروز و در خدمت آن است.

امروزه ما در جهانی زنده‌گی می‌کنیم که اکثریت پدیده‌ها و مناسبات اجتماعی بنا به کثرت و گسترش مراودات میان انسان‌ها در محدوده‌ی یک جغرافیا و در سطح جهانی نیاز به بازتعریف دارند؛ چون نیازها بیشتر همه‌گانی شده است؛ بازار، مصرف و تبادل کالاها دیگر هیچ کس و پدیده‌ی را غنوده در لاک خودش نمی‌گذارد که دم و باز دم راحت داشته باشد. شما شاید و باید با معیارهای جهانی حرف بزنید، تحصیل کنید، مهارت داشته باشید، محصول و فراورده‌ی تولید کنید؛ در غیر آن به گرد و خاک آثار باستانی بی‌می‌مانید که حتا در موزیم‌ها نیز جایی برای شما نیست و نخواهد بود. آری اگر یک زمان جهانی شدن ایستگاهی بود که خواه نخواه همه آدم‌ها از هر جغرافیایی از آن بگذرد، اکنون به یقین دیگر هر کدام از آدم‌ها از پامیر افغانستان تا فلان کشور نهایت فقیر افریقایی از آن گذشته است.

بدون شک هر یکی از ما روزمره به کرات کالاهای جهانی را به مصرف می‌رسانیم؛ اما پرسش اساسی این است که در این قرن بیست و یک و عصر حاکمیت گلوبالیسم، چرا پدیده‌ها و افکار باستان و قرون وسطی تولید و باز تولید می‌شوند؟ نفع و سود آن به چه اشخاص و طبقاتی می‌رسد؟ و چه کسانی به عنوان وسیله و کالاهای مصرفی و سود آور گوشت دم توپ می‌شوند؟ چرا زن ستیزی و کودک آزاری که میلیون‌ها سال از آغاز آن می‌گذرد هنوز جزء جدایی‌ناپذیر رفتار و اعمال انسان‌هاست؟ ناسیونالیسم و انواع آن که انسان‌ها را بر مبنای قوم، زبان، سمت، محل و جغرافیا به جزیره‌های مجزا و در تخاصم با هم تبدیل ساخته و دشمن یک دیگر قلمداد می‌کند هنوز بازار گرم دارد؟ چرا با وجود عروج علم و تکنالوژی هنوز هم اجتماعات بشری این

## سفره خالی فرودستان...

گردید. البته مشخصا با صلاحیت های بیشتر و تطبیق پروژه های انکشافی در مرکز و سراسر کشور.

سوی اسم و رسم و فرمان هایی که در پاراگراف بالا به نقل از صفحه اینترنتی اداره امور ذکر گردید، این اداره نهادی بود که محمد اشرف غنی به خاطر تطبیق پروژه های انکشافی در سراسر کشور ایجاد کرد تا همه امتیازات حاصله از این پروژه ها نه مانند گذشته به جیب و کیل، وزیر، رئیس و بقیه کمیشن کارها بل مستقیما از طریق شرکت های خودی به جیب «رئیس جمهور» و اطرافیان خیلی نزدیک به خودش سرازیر شود. پس کنه تقابل بیشتر از این سر است تا توجه به حقوق و امتیاز های معلمان و ماموران پایین رتبه دولتی



معلمان، صفا کاران، کارگران و کل کارمندان پایینی نباید هیچ توهمی نسبت به تقابل درون طبقاتی جناح های مختلف طبقه حاکم، چه در قدرت و چه هم بیرون از قدرت، داشته باشند؛ این ها به زودی در یک تبانی سیاسی-اقتصادی به سهم یک دیگر گردن می نهند. این داده و حکم طبقاتی این سیستم است؛ خواه ناخواه جهت استمرار سلطه طبقاتی شان بین هم معامله می کنند؛ به توافقی دست می یابند که مطمئنا در آن خبری از «یک سان سازی معاشات» نیست و نخواهد بود.

**«در موقعیت کنونی ما با انواع و اقسام جنبش های مدعی کمونیسم مواجه هستیم که امر و منافع دیگری سوی امر و منافع کارگران را دنبال و نماینده گی می کنند؛ از این جهت یکی از مبرم ترین و مهم ترین کارهایی که باید در عرصه نظری از جانب فعالان و کنشگران سوسیالیسم کارگری در حوزه افغانستان انجام شود. بیرون در آوردن تئوری مارکسیستی از زیر آوار تحریفات و شکست چپ بورژوا- ناسیونالیست و خرده بورژوایی است. چپ افغانستان در بهترین حالت یک نیروی دموکراسی خواه بوده و است؛ و طبقه و مبارزه طبقاتی نه در گذشته برایش این جایگاه را داشته و نه هم امروز.»**

سیستم طبقاتی حاکم در جهان و از آن جمله در افغانستان مخالف و دشمن این امر مهم است. حصول این خواست و مطالبات، بیشتر از همه نیازمند انسجام شورایی این فرودستان است؛ تا در مبارزه جمعی برای یک امر همه گانی به شناخت ماهیت سیستم برده گی مزدی دست یافته و در یک صف واحد به دور از تعلقات اتنیکی و تباری در کشمکش کل طبقه ستم کش علیه طبقه ستمگر، سیستم حاکم را به عقب نشینی وا دارند. در غیر آن دل خوشی و خوشخیالی به شعارهایی مثل «یک سان سازی معاشات خط قرمز ماست» آن هم از طرف کسانی که عملا از قبل نیروی کار کارگران همه روزه دارند به سرمایه های نجومی خود می افزایند، به جز سرخورده گی و خسته گی بیشتر طبقات فرودست چیز دیگری به بار نمی آورد. تجارب جهانی نیز بیانگر این امر است که همه جا این شکل و میکانیزم های عمل جمعی فرودستان، در جدال کار و سرمایه به مثابه یک طبقه است که توانسته خواست ها و مطالبات برحق خود را به طبقه برابر ایستای خود تحمیل کند، نه زنده باد و مرده باد به نفع بخشی از بورژوازی در برابر بخش دیگر آن.

## پیرامون طرح وزیر معارف

می گفت حتا " از نقطه نظر محیط زیست اگر انسان قرار باشد آینده بی داشته باشد سرمایه داری نمی تواند آینده بی داشته باشد... آینده ی بشر نمی تواند ادامه گذشته و یا امروز باشد."

(۱) بتیل به معنای زن از دنیا بریده به جهت خدای تعالی. (دهخدا) و در نزد باشندگان سمت شمال افغانستان به معنی اسپ ماده (مادیان)

# در باره خدا



نه شته صمه آ: اد

علت یا سازنده و یا خالق دارد. ادعا می کنند که علت اللعل همه پدیده های گیتی، خدا/الله است.

در پاسخ باید گفت که «برهان علت و معلول» یکی از ضعیف ترین برهانها برای اثبات وجود خدا است.

به این دلیل که خود «برهان علت و معلول»، وجود خدا را زیر سوال می برد. اسلاميون ادعا می کنند که

همه پدیده های عالم علت دارد، اما خدا بی علت است. سوال این است که چطور ممکن است که همه

پدیده های گیتی علت/سازنده داشته باشند، اما خود **خدا** بی علت یا بدون سازنده و یا بدون خالق بوده

باشد؟ چرا خدا از این قاعده خارج/مستثنا است؟

در این جای شکی نیست که همه پدیده های مادی دارای علت می باشند. مثلاً در اثر تابش نور آفتاب

هوا گرم می شود. علت خشکسالی، نباریدن برف و باران است. در اثر آمیزش زن و مرد، جنین تشکیل

می شود. در اثر بی احتیاطی راننده گان، تصادفات به وجود می آید، و غیره. اما وقتی راجع به خود ماده

بحث کنیم، ماده علت ندارد. ماده نه از نیست به وجود آمده و نه به نیست تبدیل می شود، بلکه همیشه

بوده، هست و خواهد بود. می توان گفت که **پدیده**

**های مادی** علت دارند، اما نمی توان گفت که خود **ماده/انرژی** هم علت دارد.

وقتی اسلاميون ادعا می کنند که خدا علت/سازنده نداشته و همیشه بوده است، پس چرا نمی شود ادعا

کرد که هستی هم وجود داشته و بدون سازنده و یا خالق می تواند وجود داشته باشد. وقتی پیروان ادیان

ابراهیمی خدا را بدون خالق و یا سازنده توضیح می دهند، پس چرا نمی شود طبیعت را هم بدون خالق و

یا سازنده توضیح داد؟

به علاوه، عده بی از خدا باوران خدای شان را مُجِب، مهربان، عادل و بخشاینده توصیف می کنند، اما عده بی دیگر (مانند مسلمانان) هم خدای شان را عادل، بخشاینده و مهربان توصیف می کنند و هم منتقم، بی رحم، قهار، ظالم و شکنجه گر.

انسانهای قدیم به علت ترس و جهل و ناآگاهی از علت های حوادث طبیعی خدایان زیادی برای خود خلق نموده

بودند. وقتی زلزله، طوفانهای دریایی و بادی، خشکسالی، آتش فشان، رعد و برق، باران شدید، سیل، و غیره پدید

می آمد، این نوع پدیده های طبیعی خسارات و تلفات زیادی به انسانها وارد می کردند. انسانها از یک طرف

ناآگاه و بی دانش بودند و عوامل پدید آمدن پدیده های فوق را نمی دانستند. از طرف دیگر، در برابر حوادث

طبیعی خیلی ناتوان بودند. اینجا بود که انسانها خیال می کردند که حتماً یک نیروی در پس پدیده های فوق

حضور دارد و او بالای شان غضب می کند. به عبارت دیگر، آنها خیال می کردند که حتماً مرتکب گناه شده و

خدا بر سر شان غضب کرده است. در مواقعی که فجایع رخ می داد، آنها به دعاخوانی و عذر و زاری و توبه و نیایش رو می آوردند تا خدا از سر تقصیرات شان در گذر

شود. پس، جهل و ترس و ناتوانی خدایان را بوجود آوردند.

در این مقاله بحث من راجع به خدای ادیان ابراهیمی است. پیروان ادیان ابراهیمی ادعا می کنند که خدای وجود دارد

و او یکتا، بی نیاز، قادر مطلق و توانای مطلق است. خدا قبل از پیدایش جهان مادی وجود داشته و سپس ماده و

پدیده های مادی توسط او از نیست خلق شده اند. ادعا می کنند که هیچ چیزی در جهان بدون علت و خالق بوجود

نیامده، نماید و نخواهد آمد. می گویند که: همه چیزها علت یا سازنده و یا خالق دارد. مثلاً، ساختمانها، کشتی ها،

طیاره ها، موتورها، کامپیوترها، موبایلها و غیره بدون سازنده خود به خود و تصادفی بوجود نیامده و نمایند. نتیجه

گیری می کنند که هر معلولی، علت دارد و جهان مادی

خدا چیست؟ هنوز کسی نمی تواند خدا را دقیق تعریف نماید، چونکه انسانها یک نوع خدا ندارند. خدایان زیادی توسط انسانها خلق شده اند و پیروان ادیان و عقاید مختلف تعریف یکسانی از خدا ندارند.

پیروان ادیان ابراهیمی خدای شان را موجود برتر، غیر مادی، یگانه، قادر مطلق، دانای مطلق و بی نیاز می دانند

که قبل از پیدایش کیهان وجود داشته و ماده و پدیده های جهان مادی توسط او خلق شده اند. در این باره ویکی پدیا

چنین می نویسد: "در دین های یکتاپرست جهان، مفهوم خدا، به یک موجود برتر، که آفریننده جهان هستی دانسته

می شود اطلاق می گردد؛ از جمله، دین های یکتاپرست ... دین های ابراهیمی (مسیحیت، یهودیت و اسلام) اند. در

این دسته از ادیان صفات گوناگونی به موجودیت خدا نسبت داده می شود؛ از جمله، قدرت مطلق، علم، مهربانی،

جباریت، خشم، جاودانگی، آمرزنده گی، فرزانه گی و غیره. این بینش مذهبی بر این باور است که خداوند جدای

از این جهان وجود دارد و جهان و انسان را آفریده است." (ویکی پدیا، خدا)

پیروان ادیان ابراهیمی خدای شان را «خداوند»، «الله»، «ایزد»، «یهوه»، «آفریدگار»، «پروردگار» و غیره هم نامیده

اند. به علاوه، در قرآن ۹۹ صفت برای الله/خدا ذکر شده است.

عده بی از خدا باوران خدای شان را برنامه ساز تعریف می کنند. به این معنی که خدای شان همه قوانین پدیده های

مادی را از قبل برنامه ریزی نموده و سپس آنها را به حال خودشان رها نموده و آنها طبق قوانین درونی خودشان

بوجود می آیند، رشد می کنند، پیر می شوند و از بین می روند. عده بی از خدا باوران خدای شان را هم برنامه ساز

و هم کنترل کننده/نظارت کننده پدیده های جهان مادی تعریف می کنند. عده بی از انسانها قوانین جهان مادی را

خدا می دانند و به خدای غیر مادی باور ندارند، و غیره.



## در باره خدا

به عبارت دیگر، چرا ماده/طبیعت نمی تواند بدون خدا وجود داشته باشد؟

جهانی که ما می شناسیم ۱۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون سال قبل بر اثر یک انفجار عظیم انرژی به اسم بیگ بنگ/مهبانگ آغاز شد و انرژی با سرعت فوق سرعت نور به هر سمت پخش شد و گسترش پیدا کرد. بعد از بیگ بنگ، ابتدا کوارکها و الکترونها، سپس پروتونها و نیوترونها و بعد از ۳۸۰ تا چهار صد هزار سال اتم های هیدروجن، و بعد از چهار صد میلیون سال دیگر ستاره ها و سپس کهکشانها در اثر قوه جاذبه/گرانش به وجود آمده اند. ۴ میلیارد و ۶۰۰ میلیون سال قبل خورشید و نظام شمس در اثر گرانش پدید آمده و سپس سایر موجودات و از جمله موجودات زنده طی پروسه بی خلی طولانی پدید آمده و چگونه گی پدید آمدن همه موجودات را علوم طبیعی (فیزیک، کیمیا و بیولوژی) قشنگ توضیح می دهند. پدیده های مادی بدون خالق حرکت، تغییر، دگرگون و یا فرگشت می کنند.

قبل از بیگ بنگ فقط انرژی وجود داشته و بر اساس آزمایشات علم فیزیک، انرژی نه خلق شده و نه نابود می شود و مقدار انرژی در جهان ثابت است. قانون بقای انرژی می گوید: آن انرژی ای که منفجر شده، وجود داشته و خلق نشده است. بهتر است بگویم که انرژی اولیه ازلی بوده است.

عده ای از اسلاميون استدلال می کنند که «بیگ بنگ» سرآغاز هستی است و قبل از بیگ بنگ خلای مطلق وجود داشته. آنها ادعا می کنند که در آن موقع فقط خدا بوده و خدا انرژی اولیه را خلق نموده و از آن انرژی پدیده های مختلف را خلق کرده است.

حقیقت این است که بیگ بنگ سر آغاز هستی نبوده، بلکه سرآغاز کیهان است. هستی ازلی است و آغازی نداشته. انرژی اولیه خلق نشده و هیچ کسی نمی تواند

ثابت بسازد که انرژی اولیه توسط خدا از نیست خلق شده است.

فرض کنیم که انرژی اولیه وجود نداشته و خلای مطلق وجود داشته. سوالی که مطرح می شود و آن این است که چطور خدا آن انرژی را از نیست خلق کرده است؟ به علاوه، سوال پیش میاید و آن اینکه قبل از بیگ بنگ خدا مصروف چه کاری بوده است؟ آیا خدا قبل از بیگ بنگ مشغول ساختن جهنم و یا بهشت بوده است؟ آیا خدا بدون مصروفیت و یا در خواب بوده است؟ اگر او در خواب نبوده، پس او چه کاری می کرده؟ همچنین، فرض کنیم که خدا وجود دارد و هستی از نیست توسط خدا خلق شده. سوال این است که هدف از آفرینش کیهان، انسانها و سایر موجودات زنده چه بوده است؟

پاسخ اسلاميون راجع به خلق شدن انسانها بسیار مضحک است! آنها پاسخ می دهند که هدف از آفرینش انسانها «امتحان» و «عبادت» است. آیا خدا انسانها را آفریده است که آنها را آزمایش بکند؟ آیا خدا از آینده مخلوقاتش بی خبر و ناآگاه است؟ اگر خدا از آینده مخلوقاتش بی خبر و ناآگاه است، پس ادعای اینکه «خدا قادر مطلق است» پوچ است. همچنین، چرا خدا تصمیم گرفت که انسانها را بیافریند و سپس آنها را آزمایش بکند؟ همچنین، آیا خدا انسانها را آفریده است که او را عبادت بکند؟ خدا چه نیازی به عبادت/پرستش انسانها دارد؟ چرا خدا می خواهد انسانها برده اش باشند؟!

سوال دیگر این است که اگر انسانها به خدا ایمان نیاورند و او را عبادت نکنند، آنگاه تصمیم خدا چه خواهد بود؟ پاسخ اسلاميون این است که: خدا به عبادت انسانها نیاز ندارد، بلکه انسانها به خدا محتاج است و باید وی را پرستش نمایند. خدا انسانها را آفریده است که به او ایمان بیاورند، او را عبادت بکنند و مطیع اوامرش باشند. می گویند که: اگر انسانها به خدا ایمان بیاورند و از اوامرش اطاعت بکنند، بعد از مرگ، خدا انسانها را در روز قیامت دوباره زنده می کند و آنها را پاداش می دهد و به بهشت

می فرستد. همه نوع امکانات در بهشت فراهم شده است تا انسانها در آنجا جاودانه زندگی بکنند، بخورند، بنوشند، سکس بکنند و از زندگی ابدی شان لذت ببرند. و اما اگر انسانها به خدا ایمان نیاورند، از دستوراتش اطاعت نکنند و او را پرستش نکنند، خدا آنها را به جهنم می فرستد. جهنم جایست بسیار داغ، آتشین و وحشتناک. دستان، پاها و گردنهای جهنمیان با زنجیرهای داغ و آهنین بسته می شوند. گرزهای آتشین بر فرق سرهایشان کوبیده می شوند. آب پر چرک، پر خون و کثیف نوشانده می شوند. زقوم و غسلین خورانده می شوند و آنها در جهنم برای ابد می سوزند و شکنجه می شوند. چه ادعاها و سخنان خنده داری!

به نظر من خدای وجود ندارد و اگر خدا وجود می داشت، بدون شک او نسبت به انسانها هرگز بی تفاوت، بی توجه و بی مسولیت نمی بود. هیچ نوع شواهدی وجود ندارد که موجودیت خدا را به اثبات برساند. استیون هاو کینگ سخنان جالبی زده است. او گفته است: "هریک از ما آزادیم به آنچه که می خواهیم باور داشته باشیم و از نظر من سر راست ترین توضیح این است که خدایی وجود ندارد. هیچ کس جهان را نیافریده و هیچ کسی هم سرنوشت ما را تعیین نمی کند. این من را به درکی ژرف هدایت می کند. احتمالاً بهشت و جهان پس از مرگی وجود ندارد. ما همین یک زندگی را داریم تا بتوانیم جهان با شکوه را درک کنیم و من از بابت این بسیار خرسندم." ۲۹ اپریل ۲۰۱۷

اگر باور مذهبی نابرابری و سیه روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می دهد، ناسیونالیسم و قومگرایی با توسل به نژاد، خون، هیمن، پرچم و سرود می خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می شود و زندهگی بی معنی می گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می کند.

# تلاش برای سازماندهی و متشکل کردن طبقه کارگر

## فرقه گرایی نیست



یونس سلطانی

بنا بر آن نیروی کار او از ارزش بیشتری برخوردار است. این تفاوت ارزش نیروی کار، دو موقعیت اجتماعی متفاوتی را برای یک کارگر عادی که هیچ وسیله ای، جزء فروش نیروی کارش برای تأمین زندگی اش ندارد و یک انجنیر که او هم ارزش اضافه تولید می نماید، اما موقعیت اجتماعی اش که از قبل مهارت او به دست آمده است، امکانات متفاوت تری برای او رقم می زند. یک انجنیر می تواند بدون آن که مجبور باشد هر روز سرکار برود، هم زنده گی اش را تأمین نماید. ولی یک کارگر ناگزیر از فروش مستمر و یومیه نیروی کارش می باشد.

تلاش برای بهبود شرایط کار، کوتاه شدن ساعات کاری، بلند بردن قیمت نیروی کار موازی به زنده گی یک کارگر بوده و یک پدیده اختیاری نیست. اگر کارگر قادر نباشد، مدت زمان کارش را در روز تقلیل دهد، با تقلیل سرعت در کارش آن را تلافی می کند. چون می داند که طولانی شدن ساعات کار هیچ منفعتی برای او ندارد. اما یک مهندس با افزایش در سرعت کارش، می تواند امکانات مادی بیشتری کسب نماید. به قول منصور حکمت "یک کارگر از سر موقعیتش در مناسبات تولید است که در جدال طبقاتی در برابر بورژوا می ایستد." ولی یک انجنیر بر مبنای ایدئولوژی تعلق طبقاتی اش را انتخاب کرده و با پشت کردن به طبقه اش در برابر سرمایه دار قرار می گیرد.

حتی شغل های مشابه هم نمی تواند موقعیت اجتماعی افراد را تعیین نماید. در یکی از نوشته ها در رابطه با تعریف طبقات اجتماعی که قبلاً در سوسیالیسم کارگری انتشار یافته است، آمده است که دو فرد که

"کارگران جهان متحد شوید"، محوری ترین شعاری است که عینیت یافتن سوسیالیسم با به کار بستن آن ممکن می شود. اصولاً هیچ فعال کارگری در جنبش چپ، در اهمیت و محتوای این شعار، که می تواند طبقه کارگر را با درک موقعیت و نیروی عظیم بالقوه اش از یک طبقه در خود به یک طبقه برای خود متحول سازد، تردیدی ندارد. اما روش ایجاد این اتحاد، متفاوت است و بسته گی به برداشت های متفاوت از مفاهیم کلماتی شامل در شعار مانند کارگر، حزب، و تشکیلات دارد.

در این جا از مفهوم "کارگر" آغاز می نمایم.

درک غالب از مفهوم کارگر این است که هر فردی که با فروش نیروی کارش، ارزش اضافه تولید کند، یک کارگر است. اما رابطه کارگر با بورژوازی صرفاً یک رابطه اقتصادی نیست، پرولترها تنها کسانی نیستند که ارزش اضافه تولید می نمایند. کارگر یک موجودیت اجتماعی هم هست.

یکی از خصوصیات بورژوازی این است که بورژوازی حتی قابلیت های شخصی افراد را به کالا تبدیل می نماید که می توان آن را در بازار کار فروخت. چون ارزش هر کالا متناسب به مقدار کاری است که در آن هزینه شده است، ارزش قابلیت ها و نیروی کار انسان ها هم ازین قاعده مستثنا نیست. این استثنا در موقعیت اجتماعی افرادی که با فروش نیروی کارشان ارزش اضافی تولید می نمایند، تأثیر گذار می باشد. به عنوان مثال یک انجنیر. مهارتی که یک انجنیر از آن برخوردار است، محصول هزینه ای بیشتری است که صرف ایجاد آن مهارت شده است

هر دو معلم هستند، با وصف داشتن شغل مشابه، الزاماً هر دو متعلق به یک طبقه نیستند. ئاکی از آن دو تن صاحب مدرسه بی است که خودش نیز در آن تدریس می نماید. معلم دومی از جانب معلم صاحب مدرسه به کار گماشته می شود. اولی با در اختیار داشتن مکتب وسیله بی برای استفاده از نیروی کار معلم دومی در اختیار دارد. البته امر تملک به خودی خود مردود نیست. فقط تملکی که برای فردی امکان استثمار نیروی کار فرد دیگری را مهیا سازد، مردود است (همین امکان سبب می شود که هر دو علی الرغم داشتن شغل مشابه، موقعیت اجتماعی مشابهی نداشته باشند. با این مقایسه می شود به این نتیجه رسید که صرفاً تولید ارزش اضافی، تعیین کننده تعلق طبقاتی افراد نمی تواند باشد و همه مولدین تولید ارزش اضافی، الزاماً کارگر نیستند.

نکته ی دوم مسأله تشکل و حزب است.

مارکسیسم روش علمی رهایی طبقه کارگر است، نه تیوری رهایی چپ ها. بخش زیادی از چپ های افغانستان که خود شان را در قالب سوسیال رفرمیسم اتحاد جماهیر شوروی و چین تعریف می کردند، بعد از متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی و شکست تیوری سه جهان و طرح های ایجاد جبهه متحد "ملی" از جمله با سرمایه داری "ملی"، برای تدارک انقلاب ملی دموکراتیک، آن قدر سرخورده شده اند که از سر استیصال نه تنها خودشان به نفی تلاش متشکل و حزب رسیده اند، که به اطرافیان شان آنرا توصیه می نمایند. همچنان نفوذ تعبیر از سوسیالیسم های غیر کارگری چون سوسیالیسم انسانی، سوسیالیسم عاطفی و انواع سوسیالیسم هایی که مبارزه طبقاتی در محور کار

# آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین

بخش هشتم

نوشته رحمانی پیکارجو

## ۳ - ۲ : زنون الثایی - پارادوکس پرداز پر آوازه

قبل از پرداختن به شخصیت و آراء زنون الثایی باید یاد آور شد که در فلسفه رواقی یونان و روم باستان کم از کم سه فیلسوف پر آوازه به همین نام یعنی « زنون » وجود داشته است : نخست همین « زنون الثایی » پیشا سقراطی هست که در چهار قرن پیش از میلاد در شهر النا واقع در جنوب ایتالیا می زیست . دومی « زنون فنیقی » هست که در حدود سه قرن پیش از میلاد در شهر کیتون در قبرس و می زیسته است . و سومی « زنون صیدون » هست که استاد و آموزگار مارکوس تولیوس سیسرو فیلسوف و سیاستمدار و روشنگر برجسته روم باستان بود و حدود صد و پنجاه سال پیش از میلاد زنده گی می کرد ، و هریک از این سه فیلسوف آراء و جهان بینی های ویژه خودشان را داشتند که هریک را در جای خود به بررسی خواهیم گرفت

زنون الثایی نون الثایی تقریباً میان سالهای ۴۹۰ تا ۴۳۰ پیش از میلاد یعنی در حدود پنج قرن قبل از میلاد در النا (شهری در جنوب ایتالیا کنونی) می زیست. او نیز همانند استاد خویش پارمنیدس مربوط طبقات بالایی یونان بوده و در مسائل سیاسی و اجتماعی شهر خود شرکت داشت و یکی از قانون گذاران آن شهر بود، و گفته می شود که در توطئه بی علیه یکی از حاکمان مستبد شرکت داشته که پس از ناکامی توطئه و افشا شدن دخالت وی در آن، دستگیر و در زیر شکنجه جان داد.

زنون شاگرد پارمنیدس بود و در سفر پارمنیدس به آتن او را همراهی کرده و مورد مهر و محبت او

بوده است . چنان که افلاطون در رساله پارمنیدس آنجا که در مورد دیدار سقراط جوان با پارمنیدس سالمند در مراسم جشن « پان آئینا » سخن می گوید ، همچنان یاد آور می شود که زنون شاگرد پارمنیدس که در حدود بیست و پنج سال جوانتر از استادش به نظر می آمده است نیز در این دیدار حضور داشته است. و در همین رساله افلاطون تأکید می ورزد که زنون کتابی در دفاع از استاد خویش نیز نوشته بود چنانکه از قول زنون می نویسد : " مرادم از نوشتن این کتاب این است که از ادعای پارمنیدس { تأکید بروحدت و سکون جهان هستی و نفی کثرت گرایی فیثاغورسی و جهش و تضاد باوری هراکلیتوسی } در برابر کسانی که می کوشند آن را مضحک جلوه دهند دفاع کنم .

او علیه کثرت انگاری فیثاغوریان دلالی را بیان می نماید که می توان آن را به گونه زیرین بر شمرد:

۱- اگر واقعیت از واحد ها تشکیل شده است ، آن واحد یا دارای حجم است یا نیست . اگر دارای حجم باشد باید بی نهایت تقسیم شود و اگر به بی نهایت تقسیم شود آنگاه آن واقعیت باید از بی نهایت واحد ها تشکیل شده باشد لذا باید بی نهایت بزرگ باشد . اما اگر آن واحد حجم ندارد باید آن واقعیت از بینهایت واحد های بی حجم تشکیل شده باشد که در این صورت باید بی نهایت کوچک باشد .

۲- اگر کثرتی وجود دارد، باید بگوییم که از چند واحد تشکیل شده است و شمردنی باشد . از طرف دیگر ما نمی توانیم بگوییم که از چند واحد تشکیل شده چون هر کثرتی به بی نهایت واحد ها قابل تقسیم است و غیر قابل شمردن است .

۳- اگر یک پیمانانه گندم را به زمین بریزیم صدا می کند . اما اگر دانه دانه گندم را به زمین بریزیم صدا نمی کند . حال اگر تک تک می افتد صدا نمی کند پس چطور یک پیمانانه گندم که مرکب از همین تک تک گندم هاست صدا می کند . ( ۱ )

روش دیالکتیک زنون هم چون شمشیر دو دم بود . اگر چه که مشکلاتی را برای فیثاغوریان و کسانی که معتقد به کثرت بودند ایجاد کرد اما " در حقیقت نیروی استعداد سرکش و بی لگامش او را بسیار دور تر از هدفی برد که او در نظر گرفته بود . او همچون هوا خواه مومن نظریه وحدت ، و به عنوان وجود شناس ، به میدان نبرد رفت ولی هنگامی که از میدان بازمی گشت شکاک ، یا به لفظ بهتر ، نیست انگار ( نیهیلیست) بود . " ( ۲ )

بنا بر گزارش دیوگنس لائرتیوس ارسطو در رساله سوفیست زنون الثایی را نخستین کسی می داند که شیوه بحث و جدل (دیالکتیک) را برای رسیدن به حقیقت به کار برده، و سقراط به پیروی از او این روش را گسترش داده است. مگر این ادعا می تواند محل تأمل باشد ، زیرا از یک سو متأسفانه اثری که دیوگنس آن را منسوب به ارسطو می داند و به آن ارجاع می دهد ، به دست مانرسیده است و از سوی دیگری دانیم که هدف، زنون از پارادوکس هایش بیشتر اقناع طرف مقابل بود، و از این جهت او می تواند تنها پایه گذار «استنتاج ستیزشی» بوده باشد که آشکارا روش سوفسطائیان بود و نه پایه گذار و کاشف دیالکتیک . ( ۳ )

زنون به پیروی از استاد خویش به این باور بود که در جهان اطراف ما هیچ حرکتی صورت نمی گیرد؛ وی در اثبات این ادعا و برای پشتیبانی از

## آراء و نظرات فلاسفه و...

دیدگاه های استادش در برابر کثرت گرایی فیثاغورس و تحریک باوری و تضاد پذیری هراکلیتوس چند «پارادوکس» مطرح می کند تا نشان دهد که اگرچه ما با چشمان خویش می بینیم که اشیاء و موجودات دوروبر ما این سو و آنسو حرکت می کنند، اما از آن جایی که چشم دید ما با مبانی عقلی ما در تناقض است پس درحقیقت حرکت نوعی توهم است!

درپهلوی نفی کثرت و حرکت، هدف دیگری که زنون از طرح پارادوکس هایش در نظر داشته است عبارت بوده است از به چالش کشیدن مفروضات هندسی اقلیدسی مبنی بر توصیف فضا و اما پیش از آن که به پارادوکس های مطرح شده از جانب زنون بپردازیم بهتر است خود اصطلاح «پارادوکس» را به گونه ای بسیار فشرده بررسی نماییم.

## ۳-۲- الف: پارادوکس

این اصطلاح از واژه یونانی «پارادوکسون» گرفته شده است که مرکب از دو بخش است، «پارا» به معنی «فراسو» و «دوکسون» به معنی «اندیشه» و هنگامی که این دو بخش باهم یک جا می شوند واژه مرکب «پارادوکس» را تشکیل می دهند که در زبان فارسی آترا با واژه ها و عبارت هایی چون ناساز نما، متناقض نما، باطل نما، تناقض آمیز، گفته متناقض، لزوم گزینش یکی از دو چیزنا خوش آیند، قیاس دوحدی، برهان ذوالحدین، گزین دژسویه، تباین، تنگنا، مخمضه، و ضع دشوار، ناگزیری، محظور، معضل و معما و چیستان امثالهم بیان داشته اند، کاربرد این اصطلاح در عرصه فلسفه به این معناست که «آنچه درنگاه نخست درست به نظر آید در واقع نادرست باشد و یا برعکس،

آنچه درنگاه نخست نادرست به نظریاید درواقع درست باشد، به بیانی دیگر پارادوکس به معنای «مخالف عقیده موجود و متعارف» است و دلالت بر امری می کند که برخلاف پندار همه گانی یا متناقض نما باشد.

برخی ها به این باورند که پارادوکس ها ربطی به ریاضیات ندارند، یا این که «جزء ریاضیات» واقعی نیستند. و یا اساساً حقه و شعبه اند و به همین دلیل مفید نیستند، اما نه تنها چنین نیست، بلکه عده زیادی آن ها را بخشی از ریاضیات به حساب می آورند که از نظرتاریخی در ایجاد انگیزه برای گسترش مرزهای دانش، تعمیق بینش، تعمیم شیوه های استدلال، افزایش دقت و وضع قوانین زبان شناختی جدید تأثیر شگرف داشته اند، مثلاً: همین پارادوکس های زنون که در تکامل حسابان در قرن های ۱۷ تا ۱۹ و در طرح مشکلات مفاهیم نظری در فیزیک نقش به سزایی داشتند. (۴)

چنان که قبلاً نیز یاد آور شدیم مکتب الثایی که زنون یکی از براننده ترین فیلسوفان آن به شمار می رود، از مهم ترین و تأثیر گذارترین مکاتب فلسفی پیشاسقراطی بوده و با مبادی و آموزه هایی که اندیشمندان منسوب به آن مطرح کردند مستقیماً راه به نظریه اتمی باستانی برد و پا به پای تحولات علمی طی طریق کرد تا آن که صدها سال بعد به هیأت نظریه اتمی جدید درآمد و مزید بر آن تلاشهای ریاضی دانان بعدی برای حل پارادوکس های زنون الثایی موجب پیشرفت های درخشانی در زمینه «سری های واگرا به صفر» در ریاضیات گردید.

از آنجایی که پیرامون انواع و کاربرد های گوناگون پارادوکس ها و به ویژه قیاس های دوحدی در عرصه منطق و برپاداشتن استدلال وجدل گفتنی های فراوان و گسترده ای در کار بوده و فراتر از گنجایش این مقال و ایجاب گر بررسی های جداگانه ای می باشد به همین قدر اکتفا نموده به

سه پارادوکس مشهور او در مورد حرکت، عبارتند از «آشیل و سنگ پشت»، «تقسیم به دو بخش» و «تیر یا پیکان پرنده» که در پایین هریک را به گونه ای بسیار فشرده و گذرا به بررسی می گیریم

۱- پارادوکس آشیل و سنگ پشت (لاک پشت) مشهورترین پارادوکس زنون همین پارادوکس آشیل و سنگ پشت است، به این شرح که آشیل تصمیم می گیرد با یکی از کند روترین رقبای خود، سنگ پشت، مسابقه دو ش بدهد. او به پاس کند بودن سنگ پشت به او اجازه می دهد تا از نقطه ای جلوتر از او مسابقه را آغاز کند. وقتی آشیل از نقطه شروع خود حرکت می کند، سنگ پشت قبلاً یک مسافتی پیش رفته است و مدتی طول می کشد، البته نه خیلی زیاد، تا آشیل به نقطه ای برسد که سنگ پشت حرکتش را از آن جا شروع کرده است مسلماً تصور می کنیم آشیل، تیزپاترین دوندۀ در میان یونانیان اعزام شده به تروا، بیش از این عقب نخواهد ماند: هر قدر



## آراء و نظرات فلاسفه و...

هم مسیر مسابقه کوتاه و فاصله اولیه سنگ پشت از آشیل زیاد باشد، آشیل باید زودتر به خط پایان برسد. اما در واقع این طور نیست؛ زیرا مدتی طول می کشد تا آشیل به نقطه یی برسد که سنگ پشت از آن جا دویدن را آغاز نموده است، و سنگ پشت در این مدت خود را کمی جلو کشانده است. زمانی که آشیل به آن نقطه برسد، سنگ پشت جلوتر است. پس آشیل به سمت نقطه یی می دود که سنگ پشت از آن جا راه افتاده و سنگ پشت در این مدت خود را کمی جلو کشانده است. زمانی که آشیل به آن نقطه برسد، سنگ پشت جلوتر است پس آشیل به سمت نقطه یی می دود که سنگ پشت هم اکنون آن جا هست و مدتی طول می کشد تا به آن نقطه برسد. مسلماً در طول این مدت سنگ پشت باز کمی دیگر خود را جلو کشانده است. آشیل سایه وار سنگ پشت را تعقیب می کند، اما زمانی که به نقطه یی می رسد که سنگ پشت بوده، سنگ پشت باز هم اندکی جلورفته است و آشیل هنوز به او نرسیده است این ماجرا تا ابد ادامه می یابد، زیرا همواره مدتی طول می کشد تا آشیل فاصله میان خودش و سنگ پشت را طی کند، و هر قدر هم که سنگ پشت کند حرکت کند بخشی از مسافت را در زمان حرکت خود طی می کند و دیگر در نقطه قبلی نیست و از آن نقطه جلوتر است. پس به هر حال هر قدر هم این زنجیره را ادامه دهیم، آشیل هرگز به سنگ پشت نمی رسد، چه رسد به این که از او جلوتر بزند. پس مسلماً وقتی که مسابقه در نهایت به پایان می رسد، سنگ پشت از آشیل جلوتر است.

## ۲ - پارادوکس تقسیم به "دو" بخش (دیکو تومی)

دومین پارادوکس زنون که بیشتر مورد توجه فلاسفه ریاضی دانان قرار گرفته است به نام دیکوتومی (Dichotomy) یعنی «تقسیم به دو» بخش شهرت یافته است، وجه تسمیه این پارادوکس این است که در آن با تقسیمات متوالی یک مسافت ثابت به "دو"، "سه" و "چهار" و نیز همچون استاد خویش «پارمنیدس» بر غیر ممکن بودن حرکت استدلال می کرد و چنین می گفت: اگر حرکت واقعیت داشته باشد، انتقال است از یک نقطه به نقطه دیگر. پس هرگاه میان این دو نقطه یک خط بکشیم، خواهیم توانست آن را به دو نیم کنیم، و آن نیمه را نیز به دو نیم و همین کار را بر نیمه های دیگر؛ و این کار می تواند تا آنجا ادامه یابد که پایانی نداشته باشد. پس فاصله موجود میان این دو نقطه از اجزای بیشماری تشکیل شده است، که یک جسم هنگام حرکت باید آنها را پشت سرگذارد و ازش عبور کند، که اینکار به زمان بی نهایت احتیاج دارد؛ و بنابر این حرکت هیچ گاه انجام نخواهد شد. صورت اصلی این پارادوکس چنین است: فرض کنید که شخصی بخواهد از نقطه ی A به نقطه ی B برود (برای ساده گی فرض کنید که حرکت بر روی خط مستقیمی که از دو نقطه A و B می گذرد، انجام می شود). برای نیل به این هدف وی ناچار است که ابتدا یک بر دو  $1/2$  راه را طی کند. هنگامی که شخص این  $1/2$  ابتدایی یعنی نیمه نخستین راه را طی کرد،  $1/2$  دیگر یعنی نیمه دوم راه باقی می ماند که باید آن را نیز طی نماید. برای پیمودن این مسیر (باقی مانده) وی باید ابتدا  $1/2$  یعنی نیمه نخستین آن را طی نماید (در حقیقت  $1/4$  کل مسیر)، پس تا به این جا  $3/4$  ( $1/2 + 1/4$ ) کل مسیر طی شده است و  $1/4$  کل مسیر باقی مانده است. برای پیمودن مسیر باقی مانده وی ابتدا باید نصف آن (یعنی  $1/8$  کل مسیر) را طی نماید. پس تا به این جای کار، وی  $7/8$  ( $1/2 + 1/4 + 1/8$ ) کل مسیر را طی کرده است و  $1/8$  از آن باقی مانده است. برای طی  $1/8$  باقی مانده وی ناچار است که

ابتدا نصف آن (یعنی  $1/16$  کل مسیر را طی نماید) و به همین ترتیب این کار را در مراحل بعدی ادامه دهد. در حقیقت در هر مرحله شخص نصف مسیر باقی مانده تا نقطه B را طی می نماید. حال فرض کنید که وی در m مرحله اقدام به پیمودن فاصله بین A و B (به روش و گونه یی که در بالا بیان نمودیم) کرده باشد. از آن جایی که در مرحله m ام، این فرد  $1/2^m$  کل مسیر را طی می نماید، پس در پایان مرحله ی m ام، به اندازه ی کل مسیر، از نقطه ی B فاصله خواهد داشت.

پس درحقیقت این فرد بعد از پیمودن هر تعداد متناهی مرحله، باز هم در فاصله یی از نقطه B قرار خواهد داشت، و ناگزیر خواهد بود تا برای رسیدن به آن یک سری مراحل نامتناهی باقی مانده را نیز پشت سر بگذارد.

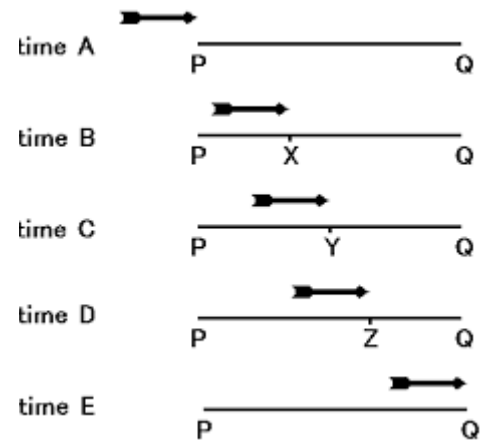
با استناد به این مسئله، زنون چنین استدلال می کند که چون گذراندن تعدادی نامتناهی مرحله، در زمانی متناهی ممکن نیست، پس این فرد هیچ گاه نخواهد توانست که از نقطه اول به نقطه دوم برسد.

## ۳ - پارادوکس تیر پرنده

زنون با طرح این پارادوکس که تا همین اکنون همه را به تعجب بر می انگیزد خواسته است ثابت کند که، چون فضای اطراف ما با این که خالی به نظر می آید خلأ مطلق نبوده و در اصل از هوا پر شده است، و در جایی که پر باشد، انجام حرکت غیر ممکن است. او این پارادوکس را چنین بیان می کند: تصور کنید تیری را به سمت نشانه یی پرتاب کنیم، اگر زمانی که تیر در هوا در حال پرواز است، به آن نگاه کنیم، آن را در یک مکان ثابت خواهیم دید، چند لحظه بعد و دقیقاً قبل از برخورد به هدف، اگر باز هم به تیر نگاه کنیم، باز هم آن را به صورت ساکن خواهیم دید. بنابراین اگر پس از رها کردن تیر تا زمان برخورد آن به هدف، مانند شکل زیر، هر لحظه به تیر نگاه کنیم، آن را ثابت خواهیم دید؛ در نتیجه تیر همیشه ثابت است و حرکتی نمی کند! (در واقع منظور زنون این

## آراء و نظرات فلاسفه و...

بود که اگر در هر لحظه از مسیر تیر از آن یک عکس «اسکرین شات» بگیرید!! در نتیجه حرکتی مشاهده نخواهید کرد)



هرچند این پارادوکس در وهله نخست عجیب و غریب خنده دار به نظر می آید مگر در مکانیک کلاسیکی، با محاسبات دیفرانسیلی، حل شده است، اما در مکانیک کوانتومی، مشاهده سیستم، واقعا آن را تغییر می دهد، که به آن اثر «زنون کوانتومی» گفته می شود. به این شرح که اگر یک مشاهده پذیر یک حالت کوانتومی، اندازه گیری شود، سیستم، یک ویژه حالت آن مشاهده پذیر را می گیرد (تصویر می شود). مثلاً، اگر یک کیوبیت (۵) در یک برهم نهی از دو حالت صفر و یک، مشاهده شود، کیوبیت، یکی از دو مقدار صفر یا یک را خواهد گرفت و اگر باز هم به طور مکرر آن را مشاهده کنیم، حالت کوانتومی آن تغییر نخواهد کرد، به عبارتی دیگر، کیوبیت در همان حالت فریز می شود!

محققان کوانتومی که به طور تجربی، «زیرفضاهای زنون کوانتومی» را با استفاده از سه اسپین هسته یی (۶) در الماس، تولید کرده اند. نشان داده اند که می توان اطلاعات کوانتومی را با افزایش تعداد اندازه گیری ها محافظت کرد. این پژوهش، بررسی نقش متقابل مشاهدات (اندازه گیری های) مکرر و محیط های متنوع نوفه ویا آواهای لرزه یی (ارتعاشات صوتی) را امکان پذیر می کند. (۷)

## ۳ - ۲ - ب : ایراد های وارده برزنون و پارادوکس هایش

برخی از صاحب نظران به این باورند که زنون با طرح این پارادوکس ها می خواسته است ما این نتیجه ظاهراً بی معنی را بپذیریم که گویا حرکت غیر ممکن است، چنان که پارمنیدس نیز قبلاً تلاش ورزیده بود تا فلاسفه همعصرش را در این باره قانع سازد؛ لذا پارادوکس های زنون را ادامه همان تلاش ها برای رسیدن به همان نتیجه تلقی می کنند.

با در نظر داشت آنچه در بخش پیشین گفته آمد، اگر استدلال زنون درست باشد، می توان چنین نتیجه گرفت که اساساً هیچ حرکت و جا به جایی بی ممکن نیست. چرا که می توانیم استدلال وی را عیناً در مورد هر حرکتی معتبر بدانیم.

ارسطو که از منتقدان اولیه آراء زنون است. در کتاب فیزیک در پی پاسخ به ادعای زنون در مورد واقعیت نداشتن حرکت برآمده و نشان داد که بحث های زنون بر پایه تصوراتی اشتباه آمیز از مفهوم حرکت و فضا است. چنان که می دانیم پارادوکس های زنون بر این نکته استوارند که مکان و زمان از اجزای بالفعل تشکیل شده اند، در حالی که از دیدگاه ارسطو، نامتناهی به دو معنا به کار می رود: یکی نامحدود بودن در قابلیت تقسیم و دیگر نامتناهی بودن در امتداد و هرگاه در امر ممتد، اجزاء به نحو بالفعل ترکیب شده باشند، میان این دو مطلب تفاوت وجود دارد. هر متصلی می تواند به نحو بالقوه هم در زمان و هم در مکان به طور نامتناهی تقسیم شود. (۸)

ارسطو با تکیه بر استدلال قوه و فعل خویش، این باورزنون را که «هر جمع نامتناهی از مقادیر محدود، نامتناهی است.» از طریق قائل شدن تمایز میان بی نهایت بالقوه و بی نهایت بالفعل، یعنی (بی نهایت بالفعل: فاصله ی نامحدود)، (بی نهایت بالقوه: فاصله ای متشکل از بی نهایت جزء کوچک) مورد حمله قرار داده می گوید: هرچند نمی توان یک فاصله

نامحدود را در زمان محدودی طی کرد، اما می توان بی نهایت جزء را در زمان محدودی طی کرد. (۹)

هرچند در مسیر تاریخ نقدهای فراوانی بر این پارادوکس ها صورت گرفته است مگر ما به منظور جلوگیری از درازا کشیدن سخن به آنچه درسطور زیرین مطالعه می فرمایید بسنده می نمایم.

بارون آگوستین لویی کوشی (Baron Augustin Louis Cauchy) (۱۷۸۹-۱۸۵۷ م) ریاضی دان فرانسوی و یکی از پایه گذاران آنالیز ریاضی نیز به تفکیک حساب بی نهایت از حساب متناهی و معرفی مفهوم حد، نظر زنون م را مورد حمله قرار داده می گوید: «جمع دسته یی از بی نهایت عدد در حساب متناهی قابل تعریف نیست.»

رویکرد کوشی بر رویکرد ارسطو از ارجحیت برخوردار است زیرا او تعریف سازگار و دقیقی از «حد» و «جمع نامتناهی» ارائه داد که می توانیم بر اساس آن حاصل جمع مشخصی را به این جمع ها نسبت دهیم. در حالی که مانور ارسطو تنها بیانگر این مطلب است که آن جمع یک دنباله نامتناهی می تواند با در نظر گرفتن آن تمایز (بی نهایت بالقوه و بالفعل) محدود باشد، اما چگونه گی آن را به طور دقیق نمی گوید. نظریه ارسطو تنها نشان می دهد که چگونه می توان از نتیجه پارادوکس پرهیز کرد و چگونه پارادوکس الزام آور نیست. (۱۰)

گئورگ فردیناند لودویگ فیلیپ کانتور (۱۸۴۵-۱۹۱۸ م) ریاضی دان آلمانی، ابداع کننده نظریه مجموعه ها، مطرح کننده ایده تناظر یک به یک میان اعضای دو مجموعه، معرف مفهوم بی نهایت و مجموعه های خوش ترتیب و همچنین ثابت کننده این که مجموعه اعداد حقیقی «بزرگتر» از مجموعه اعداد طبیعی است. و در حقیقت او با اثبات این

## نامه مارکس به آبراهام لینکلن

به آبراهام لینکلن، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا\*

جناب!

ما به مردم آمریکا برای انتخاب مجدد شما با یک اکثریت بزرگ، تبریک میگوییم.

اگر انتخاب شما در دور اول انتخابات ریاست جمهوری موهون اعلام اراده برای مقاومت در برابر قدرت برده داری بود، رمز پیروزی شما در دور دوم فریاد ظفرنمون مرگ بر برده داری است.

با آغاز جدال و کشمکش در آمریکای پهناور و عظیم (جنگ داخلی)، طبقه کارگر اروپا از روی غریزه طبقاتی اش دریافت که پرچم غرق در ستاره های آمریکا، سرنوشت آنها را با خود حمل می کند.

آیا واقعا رقابت و جدال بر سر مناطقی که کلید جنگ داخلی را زد، بر سر این نبود که آن مناطق بکر و وسیع که با کار کارگران مهاجر و به فحشا و تن فروشی کشیده شده، دایر شده بود، زیر مهمیز و چکمه برده داران قرار گیرد؟

وقتی اولیگارشی برده داران ۳۰۰ هزار برده به خود جرات دادند که در سالنامه ها "برده داری" را به عنوان شعار "سرکشی مسلحانه" علیه آرمان و ایده برقراری یک جمهوری دموکراتیک در صد سال قبل وارد کنند؟

آن هنگام که تاثیرات "اعلامیه حقوق بشر" به عروج انقلاب قرن هیجدهم سرایت کرد و بنیان این "تمرد مسلحانه" ضدانقلاب با شادمانی رذیلانه و درهیات یک یورش سیستماتیک فریاد زدند که "ایده بی که قریب به صد سال پیش به شکل مصوبه قانونی در آمده بود، منسوخ و کهنه" است و با اعلام این که "برده داری یک نهاد پایه بی سود و سود آوری است" و به این ترتیب در حقیقت

گرهگاه اساسی اصلی معضل "رابطه کار و سرمایه" را در معرض نظاره همه گان گذاشت؛

آن هنگام که این گردنکشان حریصانه و با ولع فریاد برآوردند که "مالکیت" در "ذات بشر"، "سنگ بنا و شالوده نظم نوین است"، آنگاه و فقط آنگاه بود که طبقه کارگر اروپا، حتی بسیار قبل از این که طبقات بالای محافظه کار و مرتجع اشراف فئودال غرولندهای نومیدانه خود را در این مورد آغاز کند، فهمید و درک کرد که "سرکشی برده داران" و "شورش" آنها زنگ خطر شروع جنگ و جهاد مقدس مالکیت علیه اردوی کار است.

طبقه کارگر اروپا متوجه شد که همه امیدهایشان برای آینده و حتی دستاوردهای گذشته شان در آن کشمکش عظیم در آنسوی اقیانوس، در معرض تهدیدی جدی قرار گرفته است. اینجاست که طبقه کارگر در اکثر نقاط اروپا بی صبرانه با حمل مشقاتی که با "بحران پنبه" بر آنها تحمیل شده بود، با حرارت و اشتیاق علیه دخالتهای مدافعان برده داری، این تاراجگران رفاه و حق معاش و زیست طبقه کارگر، به مبارزه برخاستند و با قربانی دادن و اهدای خون خود، سهم شان را در این پیکار تعیین کننده و عادلانه ادا کردند.

و این درست در شرایطی بود که طبقه کارگر، این نیروهای واقعی قدرت سیاسی در "شمال"، قبل از سیاه پوستان برده اجازه دادند که در یک خودفریبی به نظام برده گوی خود را تسلیم کنند و وجدان خویش را با این خرافه تسکین بدهند که با لافزنی اعلام کنند که کارگران سفید پوست از آن امتیاز ویژه برخوردار شدند که خود را به اربابانی بفروشد که خود "حق" "انتخاب" شان را داشته اند. به این ترتیب کارگران سفید پوست قادر نشدند به آزادی واقعی طبقه کارگر برسند و با هم طبقه بی های خود در اروپا در

مبارزه برای رهایی، همبسته گوی برقرار کنند. اما، خوشبختانه، این مانع بزرگ و این نقطه نقصان خورد کننده، در امواج دریای سرخ و خونین جنگ داخلی، جارو شده است.

طبقه کارگر اروپا اطمینان دارد که همانطور که "جنگ استقلال" آمریکا دوران جدیدی را برای عروج طبقه متوسط گشود، به همین ترتیب "جنگ آمریکائی ها علیه برده داری" همان نقش را برای طبقه او دارد.

این طبقه آگاه است که جنگ علیه برده داری در سرزمین "آبراهام لینکلن"، این فرزند مصمم طبقه کارگر در راس مبارزه مردم اش برای گسست زنجیر برده گوی، طلایه نبردهای آتی طبقه خود او برای بازسازی نظم جهان است.

نوشته شده توسط مارکس در فاصله ۱۲ تا ۲۹ نوامبر سال ۱۸۶۴

\*این متن از نسخه انگلیسی نامه و منتشر شده در منتخب آثار سه جلدی مارکس و انگلس، انتشارات پروگرس، چاپ پنجم، ۱۹۸۵، اول بار توسط ایرج فرزاد ترجمه شده است.



## آراء و نظرات فلاسفه و...

قضیه نشان داد که مجموعه یی نامتناهی از بی‌نهایت‌ها وجود دارد. او اعداد اصلی و ترتیبی و حساب آن‌ها را تعریف کرد. دستاورد کانتور از لحاظ فلسفی نیز از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است. در رابطه به پارادوکس‌های زنون او به گونه‌یی موجز می‌گوید: تعداد نقاط روی پاره خط بیش از اعداد طبیعی است. (مجموعه‌ی ناشمار است.)، طول یک پاره خط با جمع نقاط به دست نمی‌آید، پس دیگر پارادوکسی نداریم. (۱۱)

با در نظر داشت آنچه گفته آمد می‌توان حکم نمود که زنون اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. وی گمان می‌کرده است که جمع هر تعداد نامتناهی از اعداد مثبت یک مقدار نامتناهی است! و بر همین اساس معتقد بود که برای انجام هر کدام از این تعداد نامتناهی مرحله، زمانی لازم است و جمع این مقادیر (که در حقیقت جمع تعدادی نامتناهی از اعداد مثبت است)، نامتناهی است، پس طی کردن همه‌ی این مراحل و در نتیجه رسیدن از نقطه‌ی (الف) به نقطه‌ی (ب) ممکن نخواهد بود! اما باید گفت که جمع هر تعداد نامتناهی از اعداد مثبت، لزوماً یک مقدار نامتناهی نیست!

پانویس ها :

۱ - فلسفه یا پژوهش حقیقت، چند تن از اساتید غرب، سید جلال الدین مجتوبی، ص ۶

۲ - متفکران یونانی، تئودور گمپرتس، محمد حسن لطفی، جلد یک، ص ۲۲۵

۳ - تمایز روش دیالکتیک سقراط و افلاطون، نوشته‌ی داریوش (سعید) درویشی، ص ۵۳

۵۸ -

۴ - فلسفه ریاضی (کلاسیک، مدرن، پست مدرن) دکتر محمد صالح مصلحیان - انتشارات واژه گان خرد - چاپ اول ۱۳۸۴ ص ۴۹

۵ - پردازش کوانتومی یک « کیوبیت یا بیت کوانتومی » واحد پایه یی پردازش کوانتومی و رمزنگاری کوانتومی بوده و مشابه « بیت » در کمپیوترهای کلاسیک می‌باشد: کوچکترین واحد ذخیره‌ی اطلاعات و معیاری از مقدار اطلاعات کوانتومی است. از نظر فیزیکی، کیوبیت یک سامانه کوانتومی دو حالتی است، یعنی سیستمی که توسط مکانیک کوانتومی به درستی قابل توصیف است و

هنگام اندازه‌گیری یکی از دو حالت ممکن خود را اختیار می‌کند. مانند قطبش (قطبی شدن) یک فوتون که در اینجا، جهت قطبش عمودی و جهت قطبش افقی دو حالت ممکن برای سامانه هستند. در یک سامانه کلاسیکی، هر بیت در هر لحظه یا در حالت صفر و یا در حالت یک است، اما اصل‌های مکانیک کوانتومی به کیوبیت اجازه می‌دهند که در همان حال، حالتی را برابر با برهم نهی دو حالت اصلی نیز اختیار کند، یک ویژه‌گی که در پردازش کوانتومی بنیادی است. به عبارتی دیگر، یک کیوبیت هم ممکن است در حالت‌های کلاسیک صفر و یک وجود داشته باشد و هم می‌تواند در حالت ترکیب این دو قرار گیرد (یعنی همزمان دارای هر دو حالت صفر و یک باشد). در واقع همین پدیده، تفاوت اصلی بین بیت‌های کلاسیک و کیوبیت‌هاست. انتقال کیوبیت‌ها بنیان دانش دورنوردی کوانتومی است. برای آگاهی بیشتر رجو کنید به :

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%DB%8C%D9%88%D8%A8%DB%8C%D8%AA>

۶ - اسپین [۱] از خاصیت‌های بنیادی ذرات زیراتمی است که معادل کلاسیک ندارد و یک خاصیت کوانتومی به‌شمار می‌آید. نزدیک‌ترین خاصیت کلاسیک به اسپین اندازه حرکت زاویه‌ای است. در مکانیک کوانتوم عملگر اسپین درست از همان قانون

جابجایی عملگر اندازه حرکت زاویه‌ای پیروی می‌کند. ر. ک :

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D9%BE%DB%8C%D9%86>

۷ - برای معلومات بیشتر به لینک زیرین مراجعه نمایید

<http://www.deeplook.ir/%D8%A7%D8%AB%D8%B1-%D8%B2%D9%86%D9%88-%DA%A9%D9%88%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%88%D9%85%DB%8C>

۸ -

<http://maktabetafkik.com/?p=664>

۹ -

<https://mighatemehr.ir/fa/?p=1517>

۱۰ -

<https://www.ihoosh.ir/article/50519>

۱۱ -

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D8%A6%D9%88%D8%B1%DA%AF\\_%DA%A9%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%88%D8%B1](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D8%A6%D9%88%D8%B1%DA%AF_%DA%A9%D8%A7%D9%86%D8%AA%D9%88%D8%B1)





## تلاش برای سازماندهی

شان نیست، سبب شده است که روشنفکران زیادی فقط به نا هنجاری های موجود در اجتماع معترض باشند. آنها به این امر که فعالیت های تک روانه هیچ تجانس و سنخیتی با سوسیالیسم کارگری ندارد، توجه نمی نمایند.

دست یابی به اهداف سوسیالیستی و امر تغییر در مناسبات موجود نمی تواند به اتکا به یک جمع غیر تشکیلاتی که فقط به وضع موجود معترض بوده و در افشای آن قلم بزنند متکی باشد. کارگران صرفاً از سر آموزش های تیوریک، با مطالعه و تحلیل ( سرمایه) انقلابی نمی شوند. آنها از سر ناگزیری جدال با سرمایه، از مشکلات عینی روزمره، از دعوا بر سر بهبود شرایط کار و ارزش نیروی کار شان انقلابی هستند و نیاز دارند پوتانسیال عظیم انقلابی شان به عنوان یک طبقه برای خود، در وحدت انقلابی شان در حزب طبقه خود شان متجلی گردیده و نبرد اقتصادی شان با نیروی سیاسی شان در پیامزد. برای این کار صرفاً تبلیغ افکار سوسیالیسم کارگری کافی نیست. تبلیغ سوسیالیستی بایست در جهت متشکل شدن نیرو های انقلابی باشد. هم چنان به سراغ روشنفکران معتقد به آزادی طبقه کارگر رفتن و آنها را حول یک تشکل سوسیالیستی که خود به اهداف آن صادقانه باور داریم، هیچ ربطی به سکتاریسم ندارد. اگر ما در تلاش جذب فعالین کارگری که از قبل در واحد های کارگری یا تشکلات کارگری متشکل شده اند رفته و میان آنها اختلاف ایجاد کنیم، آنگاه عمل ما سکتاریستی است.

یک تشکل به خودی خود، امر مقدسی نیست. اما برای انسجام یک مبارزه متشکل در برابر بورژوازی، ابزاری است به غایت ضروری. و بلاخره خاصیت مبارزه و نتیجه آن باید این باشد: اتحاد کارگران و متشکل شدن آن ها حول حزب مربوط به طبقه خود شان برای کسب قدرت سیاسی.

## متن پیاده شده پیام فهم آزاد

رفقای انقلابی گرد آمده پیرامون ماهنامه اعتراض می توانند با سهم گیری فعال در مبارزات روزمره جنبش های اجتماعی از جمله کارگران سهمی در محقق شدن خواست ها و مطالبات آن ها اداء نمایند؛ نه تنها این بلکه با اقدامات عملی و کار و فعالیت مستمر نظری زمینه های مادی سازمان یابی و تحزب جنبش کارگری را فراهم آورند؛ که این امر به نوبه خود و در یک هیأت عمومی باعث تقویت کل جنبش چپ و آزادی خواه در جامعه گردد. نیرو و پتانسیل نفی وضع موجود در گستره جامعه بالقوه موجود است و آنچه که در این میان موجودیت اجتماعی ندارد و غایب است آلترناتیو جنبش سوسیالیستی کارگری و ترقی خواه در جامعه افغانستان است. طبقه حاکم و منافع جنبش های بورژوائی در اشکال متنوعی در همه عرصه ها و جدال های اجتماعی نماینده گی می شوند و این منافع کارگران و اقشار و طبقات فرودست و تهی دست جامعه است که به دلیل نبود نهادها و احزاب شان در هیچ عرصه یی نماینده گی نشده و نمی شود.

امید که رفقا به این امر مهم و حیاتی بیشتر تعمق نموده و نباید تحت هیچ عنوانی تلاش در جهت سازمان یافتن آن را به امر محال و یا آرزوی دست نیافتنی به آینده خوش و خیالی در فردا های دور واگذار نمایند و بار دیگر پندارهای قدرگرایانه جریان های چپ قدیم را آویزه گوش خویش سازند. بدین لحاظ تلاش مستمر و مثمر باید صورت داده شود که سوسیالیسم کارگری و

فعالان جوان آن به کانون وصل و امید تبدیل گردند و جزیره های پراکنده، منزوی و بی اثر را در پرتو یک افق و دیدگاه روشن طبقاتی به نیروی پویا و مؤثری تبدیل سازند. این یعنی تلاش برای همدلی، همیاری و در نهایت رفتن به سوی شکل دادن به نهاد های با اتوریته از لحاظ نظری و فعال و دخالتگر در جامعه که به سهم خود بتواند امر تشکیل حزب کارگران را تسهیل و مساعد گرداند.

بار دیگر به رفقا تبریک گفته و موفقیت و پیروزی تان را در امر پیش رو خواهانم؛ بدرود!

**امر رهایی و آزادی بدون**

**سازمانیابی، تشکل پذیری**

**طبقه کارگر و ایجاد حزب**

**سوسیالیستی کارگری میسر**

**نیست. به پیش در راه ایجاد**

**یک چنین گردانی!**



# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 62*

*February 2021*

## متن پیاده شده پیام فهم آزاد به مناسبت تجلیل و بررسی از یک سال فعالیت

### نشراتی ماهنامه اعتراض

(به نقل از ماهنامه شماره ۱۳ اعتراض)

ماهنامه اعتراض و فعالان و دست اندر کاران آن بایست و می‌توانند در بیرون کشیدن آرمان‌های سوسیالیستی از زیر آوار تحریف‌ها و سنت‌های جنبش‌های طبقات دیگر نقش بارزی بازی نمایند، مشروط به این که از تجارب ناکام چپ قدیم درس اندوزی نموده و با نقد بی‌امان آن جنبش‌ها و سنت‌ها وفق روشنی از مبارزه را ترسیم نمایند. مبنای فعالیت رفقا نه تقویت این یا آن جریان بازمانده از چپ قدیم و به تعبیر من چپ بورژوا-ناسیونالیست، بل تقویت و سازمان یافتن جنبشی باشد که امر مبارزه کارگران و تحول اجتماعی را در همه عرصه‌ها دنبال و تسهیل نماید. روشن است که مبارزه طبقات اجتماعی یک امر جاری است و کارگران و زحمتکشان ناگزیر اند که برای پیشبرد امر مبارزاتی‌شان، حتی برای تأمین و تحمیل خواست‌ها و مطالبات دموکراتیک، از بیمه بیکاری، امنیت شغلی تا افزایش حقوق و... خودشان را سازمان دهند و

که بتوانم تک تک مطالب منتشر شده را در این فرصت کوتاه به نقد و بررسی بگیرم و مراد من هم انجام یک چنین کاری نیست.

اگر مبنای بررسی فعالیت یک ساله ماهنامه اعتراض را مرامنامه نشراتی آن که تحت عنوان "چرا اعتراض؟" در شماره نخست به دست نشر سپرده شده بود، قرار دهیم در آن صورت مبرهن است که این امر با اما و اگرهایی هنوز به دست نیامده و انتظار به نتیجه نشستن تمام و کمال آن در اوضاع و احوال کنونی و وضعیت حاکم بر جنبش چپ و سوسیالیستی که خود در تشتت و بی‌عملی مفرط به سر می‌برد شاید انتظار به جا و درستی نباشد. با توجه به وضعیتی که در آن قرار داریم از نظر من فعالان و دست اندر کاران این ماهنامه در داخل می‌توانند به امری پردازند که کمتر مورد توجه فعالان و کنشگران و مدعیان چپ و سوسیالیست در افغانستان قرار دارد.

رفقای گرامی درودهای گرم و رفیقانه  
نثار تان باد!

من به نوبه خود حاصل یک سال تلاش و پشت کار فعالان و دست اندر کاران ماهنامه اعتراض به ویژه سردبیر آن رفیق جواد طیب را به این رفیق و رفقای دیگر حاضر در این گردهم‌آیی با شکوه و از طریق شما به خواننده‌گان، دوست داران و جنبش چپ و سوسیالیستی کارگران تبریک و تهنیت می‌گویم.

ماهنامه اعتراض طی این یک سال فعالیت پُربارش به تربیون بیان خواست‌ها، مطالبات و اعتراض طبقات فرودست و جنبش‌های حق طلبانه و آزادی‌خواه از جمله کارگران تبدیل شده و این راه را علی‌الرغم دشواری‌های بی‌شمار فرا راه، تا جایی و تا این دم خوب پیموده است که باید از آن قدردانی و حمایت صورت گیرد. برای من سخت است